

۱۸





مکتبہ اسلامیہ
لاہور

کتابخانه
مکتب
مکتب





ان شاء الله تعالی
 خفیه کتب
 باب الف

۱۰۲





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم
و قد بغین عهد میرزا اردکانی نور محمد کمال
صاحب دهر در قاجار

و اگر روده نو و کج شود نو و ارض حاد و معطم البه بدول و کسطه سما

عليه السلام في حكمة الحكماء علمهم في العلم والبر طائفة صافية

نرم گوشت و مرغ را آن نه شش و معده را آن و لعل و کور شود مانند

از در قفسه خود بخاکساده فرارال کبر که از دست شد از برای رکبه و بقدر حاجت

بدر آن بسته و کشیده روز یکشنبه و چهارشنبه

[illegible]

شیر و لاس الی رکتیه در تنور بهر طعم و نمک شیر را بخورد و لاس

آن، مسعود را که زاج کوه صلاه لعل من شنبه روز در آخر راه دکن دهم لعل مراد

اور وہ باب ثانیہ دراج را از و مکر دو باح سیر روح از حد علم لغو

کتاب در علم خفیه و هر روزه را بخورد و لیه از آن شمع بسوزاند



سلامه / بازگشت دس دهد و آوردن پنج سیر آب باز آوردن
 در دس کوزه داد و به انگاه در تابه آهن ریخته که لکها را از
 داده و شیر را با لک و دندان دهنده که سر شد و صندل مانند و خشک کند
 و در اثر شده و می آرد و عت تصعید نماید و با کاسه را کوراج یا
 می آرد تا که دس و در طوطی سرول که دس از آن کوراج را به بندد
 جوهر را از شیشه خارج و در کوزه باقی سرکه و شیر و آب باز کوزه داد و در
 هر بار که تصعید نماید جوهر در حال صفا سرول جوهر که **لقاط**
ی هفت عقیقه که زیر پیشانی عقیقه است که با چهار شغال از هر
 حوضه سلامه که هر سال و هر روز آب طعمی در هر کوزه در هر
 کوزه که تا کوزه کشت که بعد از آب از انجا که کوزه کشت شد
 تا کوزه کشت رسد و دستور باشد که در هر سه کوزه در هر سه روز
 آن که عقیقه جوهر دهنده و چهار کوزه که در هر سه کوزه در هر
لقاط هر سه روز که کوزه کشته و در هر کوزه کوزه در هر
 کوزه به مانند این که در هر کوزه که در هر کوزه در هر کوزه



مرداب فائق، لای آن رکته حضرت باید مخطو را در بارضه نموده مخطوط را

تا سه چهار دفعه تکبیر مع الدعاء بخواند و این ده مرتبه ای که

در آن عقاب هر روز کرده و ده مرتبه ای که در طوطی

مرغ گفته باز در کمر زدن و حقیقت داده شود و باز مصلایه گفته

در طوطی رکته از نافه در ریه و در دهان شیهه تو از اول و میانی

هر دفعه قدر که در کمر راسته و چپه تا سه چهارم دیگر شده و داده شود

در طوطی و در کمر و در نافه که از هر طرف است و در دهان تا سه مرتبه

تو اگر از ضربه بماند و زده دیگر ده مصلایه گفته شود تا هر یک که در دهان

اقطاع نفی بعد از این مخطوط باید در میان و در میان و در میان و در میان

که است لای آن رکته حضرت باید مخطو را در بارضه نموده مخطوط را

تا سه چهارم دیگر شده و داده شود و در دهان تا سه مرتبه

تو اگر از ضربه بماند و زده دیگر ده مصلایه گفته شود تا هر یک که در دهان

که است لای آن رکته حضرت باید مخطو را در بارضه نموده مخطوط را

منع الوقت و الا ارجو ان يسهل لي من ان يسهل لي من ان يسهل لي

دکتر محمد تقی در علم زنگنه دارد و ما را که شو، میفاح در جمیع امور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مدرسة للعلماء وداراً للحكمة

کلمه بیدار تا نام را کورده در شیشه ریخته بطور و نقشه شده شود

از این خط و در این مقام را از این مقام از این مقام

[illegible]

شرح ساینده و لغت در آن ایام را که در این کتاب مذکور است و در این کتاب

بایک در میان رہبرہ خود و دایہ عالم و معراج

فهرست از مهربانان و پادشاهان

لکھ مشورہ لکھ دوسرے مراد و اس کے مکمل نام

در کوه که پخته مهر و خورشید است و در میان آن یک کوه است که

و در پیش از آنکه در وقت نماز باشد

عنف، بے پرواہی، قاعدہ رفتار، اندام، مکر، مفسد و مجرم

بسم الله الرحمن الرحيم

رسد کند هر رسد را که گفته بر آن فرموده است عی علی السلام کند کردار

پان کوسر لکھ فیاض محکومین و ملازمان کہ اس کے اعلام ہم کو ہم خبر

آنکه اثر از نور و هم سرعت به برداشته برود و اگر کند بهر دفعه
در هر روزی بشوید از آن در میان کاسه کاشته تصحیح کند و عجا
به صفت شو و قمر در سه میانه سرج الدوب قطع و برین طرح مبرور
ایضا از آن در مجرم مجموع شد و کسم را جبهه که در میان
بره کتانی است در میان دیک اوخته علم برایشه رخیه کوشته
تا شتر عام شود و در آن وقت دیگر هم می شود و هر یک خالص و اضران
که در دین طبع دهند بر آورده آن کسم را اما با آنکه اس
طبع دهند و روغن شود از آن روغن کسم را در میان میان لقا
عن کوکله کلا را آن رکه در کسم را که در و از آن روغن کلا هر
سحان که در در میان کاسه که نهاده با مجموع کسم روغن تات شود
از آن عسله داده و سر و نه خاک میخوان خاک را آن که که همراه
نوع دیگر سار را در ظرف صید لقا در سار کتانی است
ایم روغن کلا سار رخیه با این کاسه بهم روزه آن سار خاک
میخوان خاک را آن که که همراه با **ایضا فنی** است و این
هر قدر در خواهم سر که نه خوش و در آن یک را در ظرف لقا نصف کس که
بدر آن یک رکه طبع و به خاک شده نصف دیگر را در ظرف کس که

شکسته شود ان ایک در رسم کوه مرتب از آنکه هر مرتبه کوه را
 بر آرد کوه واحد هم نموده معطر کند بعد از قطع قطره شرابیده داده
 در آن سر را بر نشو و آورده مکرر کند تا سه دفعه تا کواد آن را اندر نشو
 بعد در سال نوبه سه دفعه مکرر کند از آنکه در کمال السیف کوه خوب کند و صبر
 آن موقوف نشو کند سه دفعه در در سال طلق بدرج خوب کوه قمر شود و اسلام
شکسته فنرا بر آرد و حدیسم سیمه و در آنکه او را بار دوع رزده که
 خوب صلاصه کوه کورس آن کوه کوه سر و ته را فکیم کوه در ده میرزید و سر و ته
 بر آرد و در آن کوه سر و ته را فکیم کوه در ده میرزید و سر و ته
 کوه سه و در آن کوه رزده صلاصه کوه در ده میرزید و سر و ته
 مکرر کند از آن که در شغال از هر یک شغال بر یک ماه خوب کوه کوه
 از آن که صبر و در ده شغال شغال و سر و ته شغال هم قمر و شغال داده خوب
 در کوه رزده و در ده شغال **شکسته فنرا** علامه رضا و رزده و سر و ته
 یک زده سیمه در ده و سر و ته بر آرد و صلاصه کوه در ده شغال و سر و ته
 در کوه صبر و در ده بر سر و ته شغال و سر و ته از کوه شغال بدنه سر و ته
 در ده کوه و در ده رزده طرح کند قمر و صلاصه کوه در ده شغال و سر و ته
شکسته فنرا صبر و در ده شغال سیمه و در ده شغال و سر و ته
 ۱۰ ۲۰ ۳۰ ۴۰ ۵۰ ۶۰ ۷۰ ۸۰ ۹۰ ۱۰۰



از ریح و آب که رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 همف روز با آب که کمی نمک در هر شعل را اندک توبه هم و شب در روز ده
 دهم سلام بر بدنه که رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
افضا فذنی **فهر** رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 الکهر، لدر رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 جو عالم که و یا حرات مخفی سر از الکهر که رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 ثابت به سه شقال از ان خاک را با یک شقال براده زهره با یک شقال
 صلا که در ان طایفه که دس شید به بدنه برادرده ان براده مثل زاده
 در سه شقال در هر جا که خواسته بکار برده در ان کسم به است
 زهره طایع میرود **ترکیب عجیب** کوزه را احب که در انود داخل که
 برام زنده کسم که کوزه را در داخل که برام زنده که برست شقال در افود را هم در اصل مخفی
 رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 دفعه تا در حوض مخفی با زهره و نم که رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی
 روع مدور را آب به دفعه با آب که در سه شقال در افود را هم در اصل مخفی
 زن و الله با رگه رگه شده ده شقال در افود را هم در اصل مخفی



[illegible]



باشد که از آنکه رکنه که نرم گوید هر قدر در وزن اوست و نه هم و سحر است
و او هم می نشود و سر که از آنکه تا چند دفعه جای کند و نه هم و سحر است
نصفه باز بهمان قاعده دیگر و نه هم و سحر است

سراج مفتاحی حبیب

[illegible]

الملك الناصر محمد

مجلس ۱۵۰

114
589

کوز و او داده به مفتش شمال به شهرهای، ایستگاه و سایر محلهای مسیحیه
و بطور اسمی کنند مفتاح در سند و احادیث و تفاسیر و تفسیر

شیخ اصفیه عمده سید احمد امام صاحب سخن فقه دس برود راورد و السلام

مُصاحف و تفهیم

رکبه سه دونه عطر و دونه طار و دونه چهارم سه دونه مرثیه و دونه پنجم سه دونه

دادد سه درهمه اگر عطر را و عطر را روح و فوسر و حب هر سه را بنفشه و

زهره طبع نایب و مستوفی (الله) بهره کلج شود و این عجایب شمع بهر

تکریمت شغال عن برک و دو شغال تنق و محضال

مهر مراد دماراده شمر لغه دلو در میان محققان لغه در شمار لغه گویند

مناجیه بعد از نماز رفع روح و جسمی که در علم است و نامیده می‌شود و بعد از نماز

تمام شود و هم کسب الفایز غیر در پیش داده باشد و غرض از اینست که

توبه در قوط از قمر ص شغال زرش بکشد که آینه حبه اول

در شش و کثیرا از این صفت عروسی هر چه بود

صفت بکدازنه تا خشک شود و در آن سرطانه و در آن سرطانه و در آن سرطانه

مردارند چهره را بر آینه چهره را بر این سده و طایفه
خدا را شکر زین طریقه غایت چهار ماه بدین آینه و الله

[illegible]

هر که هـ حال ندارد با لفظ هر و آن حرف است
درست از این نحو نیزه شریف مبارکه را عمل نماید بسیار احوال او معلوم

مرتب است از این خوف و ترس و طاف خوف که هر نوط را شد و صدای آن و ناطق الی



نموده بقدر صد درم زینطراف بوطه رخته اند و نه هزار نرسد شدن و درازند و نموده
 نموده از سرش فعال هم را در آنجا با سرش رخته و شرف نموده ایمان آن که آتش با این
 شش و او سر کاف که شده و صد فکله که در کج شاه از آن که در و کس و نموده اند
 تا نرسد شود آنک که در میان یک راج در راج که در میان یک راج در میان یک راج
 با زینکه کج و در هر دو معنی شده که هر دو یک کج و در میان یک راج در میان یک راج
 قوه دان کنی در هر دو معنی ایمان قوه دان هر قدر که خود نموده و بقدر چهار راج
 با سرش بر قوه دان کنی در هر دو معنی ایمان قوه دان هر قدر که خود نموده و بقدر چهار راج
 در میان قوه دان کنی در هر دو معنی ایمان قوه دان هر قدر که خود نموده و بقدر چهار راج
 یا زده ساعت نموده که هر دو یک کج و در میان یک راج در میان یک راج
 که شد بر زده که از آن مدت برین نموده تا نرسد شود که هر دو یک کج و در میان یک راج
 بر پشت زده هر دو زده باشد مردن که معنی ایمان در میان که هر دو یک کج و در میان یک راج
 اقامت که است از خود نموده که هر دو یک کج و در میان یک راج در میان یک راج
 معنی ایمان بوطه که آتش در کاف آن از این که آتش شده و صد فکله که هر دو یک کج و در میان یک راج
 زین و کس که بر آورده آنک که راج که در میان یک راج در میان یک راج
 که از نرسد شدن و درازند بر این چهار خود نموده و کاف که بهای قدر زین و کس
 سوار بر کس الفار و در تو نموده که از نرسد شدن و درازند و در میان یک راج
 اول و فعال هم را در آنجا با سرش رخته و شرف نموده ایمان آن که آتش با این
 حقیق بر سر که از نرسد شدن و درازند بر این چهار خود نموده و کاف که بهای قدر زین و کس



صبح افروا اهلان و سوار باش و غنچه منیر روزی که بر اندام او در کشته مجموع کسم روغن
منده باشد اتوقد یکصد مثقال رقیق را در میان کفچه آهنی ز کجایه مثقال از این
روغن را بر دوزده غنچه شود و اگر چه از هر دو خاک شود مثقال این روغن را بر دوزده
مثقال رقیق منزه خاک شود و از این خاک را بر دوزده در میان بر کشته
رشته بر آب الکحل صندل گرفته بعد بر درخت منیر گرفته منیر این ده مثقال خاک را در
دوازده مثقال رقیق لکه در میان ترب که در زیره و قهوه منیر بر زیره و قهوه منیر
و به خاک شود و از این خاک را مثقال بر صندل رقیق با طبع طبع کند و هر مثقال
روح و نفس و جگر هر مثقال سرکه و چهار مثقال صابون و چهار
روغن هر سه را با یکدیگر مساوی که بر سر سفال آب بنیده و لکه از این سو فال آب بنیده
بیکر و بطور در سو راخ به کشته باشد بزرگ سو راخ بقدر عطر و سرال که از دوزده
در آیه و سبورا با سر لکه درخت لکه کشته شش ماه از در اس سر لکه و من
لکه کشته شش ماه روزی که از دوزده سر دوزده از این هر دو آورده مات که کم شود و در
بهای شکر که در طرف دوزده باشد بزرگ کوزه آن رینه و قهوه خشک که نه قهوه صندل
این روغن به رات لکه کومه در شش که از دوزده لکه لکه شش سر لکه و بزرگ بزرگ
دو تا در کسمه بر طرف شود که از این در شش را که در صندل و در شش بزرگ و به لکه
از شش هر دو آورده شش مثقال روغن لکه کاس جوهر در صندل که در شش و به لکه
از این سر شش در میان سر لکه که آورده با صندل و از این که از دوزده لکه لکه
از شش هر دو آورده شش مثقال روغن لکه کاس جوهر در صندل و از این که از دوزده لکه لکه
روغن هر دو آورده لکه شش مثقال روغن که در طرفی سابق نخورده آن و به شش

بزرگ کاس جوهر



[illegible][illegible]

نمونه در میان ملک عقاب در دوشه که پیشه رز که که یک شبانه از در دوشه
پروان آورده که از این به مگر دود به هر که می شود با جوهر رزح تا سه بار
طرح لکه ده و دو نیم به هر که عقاب خواند بود سلام **عمل آشنای طلق**
نمودن آشنای کلر و در میان لعل او شور و عطر در دوشه لکه تا سه بار در
هر دو عقاب علا و غم و چهار عطر در دوشه لکه تا سه بار در میان طلق و مخلوط
از این آب بخور و او داده هم درین او در میان طرف بصر که کلر که از به و
در میان چاه و یک ربع در مربع لکه باشد سه بار که کما ۱۴ و در وسط
که از ده رنگ با سه رنگه تا بمواز رنگی شود سه روز متصلا هم نشانی
فیرا بهر نیم و فیرا از چهار روز که از به تا سه روز در نیم سر کار و فیرا چاه را باز لکه
سه بار در دوشه او داده و هر که باشد هموزان آن لکه سه روز در دوشه روز
چهارم در دوشه لکه در چاه که از به لکه اول که پروان آورده صد شده است
غایه که به با فصد طرح اوست و هر که در دوشه هر گاه کند و خود که کند هموزان
آن فصد به از با فصد لکه به سه روز اول غم غایه که به سه روز طرح غایه و طلق را
هم با فک تر و مخلوط هم لادخه در طرح آن صاف نیمه نوشت غلط است
شاید بهر در دوشه غم که به سه روز طرح غم و سلام **ترکیبی شد** فیرا روح از دوشه
را یک سه بار که به سه روز در دوشه لکه و در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه
با فصد هم در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه
لکه به سه روز در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه به سه روز در دوشه لکه



ترکیبی فیزی و سر روح و آب که هم مثال نوشادر طعمه که در اثر تمام شده
 در دشت به بوطه آب زده که در آب سیم الفار که سیم هم را از هم گرفته و در کاف و کاف
 در صند دم زنند که از هم تا سر لاگو که هر یک چهار صند دم زنند و همچنین از صند دم
 با صند دم زنند و او را در یک برده زهره طرح بهر صند را حیح مایه دهند و اسلام
ترکیبی فیزی مگر به خورد و دار تو در آن لک طبع دهند با صند دم که از آن
 و سیم صند دم که در میان همان، در آنش که آتش آب میجو و مایه مایه
 سیم در آن و در ده صند دم که در آنش که از هم و صند دم که در آنش که در آن
 در هر جانب که از هر یک از این خند و چهار از سیم بدر و در
 در آن و در آن صند دم که با صند دم که در آنش که از هم و صند دم که در آن
ناب قالی زهره را و آب که از سیم سیم فیزی که تا زهره چهار شود
 در آن شکسته و صند آب قلع با آن چهار صند دم که در آن قلع شش شود
 آن صند را و در آنش که این صند هم زهره در آن شکسته و صند دم که در آن
 مایه زهره صند دم که از آن معقود و زهره زهره زنند و چهار مایه بدر
 که آن در آن صند دم که از آب که از میان بوطه مایه و صند دم که در آن
 در آن جوان صند دم که در آن سیم در سیم و صند را که از هم و مایه در آن
 که از زهره تا جانب کوی و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم
 مایه که مایه در آن مایه در آن مایه در آن مایه در آن مایه در آن مایه در آن

در آن شکسته و صند آب قلع با آن چهار صند دم که در آن قلع شش شود
 آن صند را و در آنش که این صند هم زهره در آن شکسته و صند دم که در آن
 مایه زهره صند دم که از آن معقود و زهره زهره زنند و چهار مایه بدر
 که آن در آن صند دم که از آب که از میان بوطه مایه و صند دم که در آن
 در آن جوان صند دم که در آن سیم در سیم و صند را که از هم و مایه در آن
 که از زهره تا جانب کوی و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم و سیم



از کلمه کبریا که از زبان
مقدس و قطع همه و از
لفظ و اسم کبریا
مفسر الفا بود و صاحب
از کبر و در از کبر
الخاصیه



[illegible]

لهذا انصار الروح حبه اوركبه روحا فاك اذا لمس القلع بالروح
 تم كخرج لك ايضا فالي سنة عشرة زراهم على عشرة عشر السور النقر يخرج
 لا يقف وانضد منه ان يكون معه نور او عيب فيه وتعلم ما تقدم ثم قال
 يارب الفضل وافر عليه السعوى وادخلت به فالي عليه ما شئت مني منقعه الي منه
 على المشرر **عقد نبيق** او منس من العبدس لسوا البحر ويخلط ويجهز في
 طاس من حرق مرج وثقب الفوقاني ديشه الوصل والظلم ويوتد عليه
 الا ان يقطع النمارق في الثقب وتوتد ثلث ساعات نارا المتدوب
 ارشد به ثم يجهز عشرة دراهم عسل في منقعه صمد ويوضع على النار الى
 يظهر منه الفرار فيصب من ذلك الثقب في العلم ديشه الثقب ثانيا وتوتد عليه
 الى اخر النمارق في الفمدة الوتود من اوله الى اخره اثنا عشرة ساعة يخرج لطرخ
 ولو قدر به العقاب عقد طرخ داحده على مائه من الزهره او المشرر **رصاص حيله**
 يحفف العلم او جهره وهو اوجر بالحيرة في قارورة وتفرق به من السهم وكحل على
 نازخه البقر خفه سنة وفيه الى ثلثي نيزه اسود ثم انضام يقطع التوتد في
 ويطلع داحده ام الرصاصه على ربه المسفر **ترصيص نمارق** انما يكون ٢٢
 النوزة في عسله ما من الجير والظرون وما من النقي ثلث سبع مرات فان هذا
 الماء يجهز بالطبخ كالمصاوي وطريق ماء النوزة ان تاخذ من الماء القراح
 اربعين رطلا فيجعل فيها عشرة ارطال نوزة ثم يغلى سديرا اخر منقعه في
 داحده اليه نصفه عقا، ولقطر وبرد القاطر ونظرا الى سبع مره وفيه اما
 يرصيص الزرع كما لو صاوي ثلثه من **مفتاح حجب** زراهم عقاب نوزة



پرسنه برهنه ش که دار و در کنارش عرق کنگر خاک بر خورن و بعد در دست
خالص بکنند و عند سر بر مشال از نمک و گچ از خاک اضافه کنند و با قلیا از
قطره اخر با طبعی که بر دمس ده در یک هر دشت و یک خنک باشد و
محکم بر آو کرده با قلیا آب تسبی و دس در هر دشت بمیانی تا دمس در ده
هر دشت باید زنده باشد بر خاک میخورد و نمک و گچ بر مشال قمر طبع رود اگر
سیاه شود تکرار دشت رز دشت اگر در قطره خنک و داغ شود از آب شقایق کاکش
کوبان لکه بر لکان قرع که از تپه پستی شود اگر قلیا داغ شود رساله بر نمک رای
اندازد اگر سر نو شتر که مالک صفت به بندد اگر یک کوبان شود باید و یک دیگر بر
در شمش باشد نمک را از لک و حافظ نامه در رساله با یک شقایق و دمس و او مطوح
اگر سیاه باشد قلیا بر آو او را به **منی عقد نیک** قدر خرد فرم و خردا من
الکبریت الصانع در سحوا فراد و مجموع غم انجمنها نوزنها ماء و قرا صا و اخلا الله
و انفس الحاره در رما و حار و سحرها فاذا قرب من الخفاف وضع عليها کتبه حتر
انجمنها که الی کسب و خفاف ثم خشنها بکسب انشالها ماء ثم سحوا
ثم ضموا على نار حمر بوزن الکبریت و در فنها و غطوا حتر کجه ثم رز عليها حجر اولون
الاول و در سحوا در سحوا فرم لکن الی کسب مرات کالاول و در العمل الی
سبع مر زیاده الحجر و لکن الی کسب بالکماله و الکبریت حتر تم لک کسبه او را
فرم الحجر فان الکبریت یبيض ثم اطرح منه سبعا و اضعه فرم الی بقی الحجر
طایفه صیدیه فان جمه اطرح و اضعه منه عاشره عشر زهره منی سحر اخلاصان
تفتت اطرح عاشره منی **منی حجر نیک** است با نقیضه ماء الکبریت و کسب
آه که شمشیر صیغ را بر شتر که لکه عرق محلول بر آب گرم غفره بر آن رسم
مجموع کسب آب بنزرد و ماند کسب اما از اخذ برشته خنک اندیم ثابت لک

منی عقد نیک

منی حجر نیک



در انوار

در انوار

در انوار

با بوره و کشار غا پیر طرح کو کم کلنج بوی غمزه سمر و عید و سم در اوله شرح
یک از دجول بص و بلع و عفت و فرس و لاف و دسر **قری** **نری**
اربع را بگوئی که عفره چرخ غبار کو پیر و طرف همه هر روز از صده تا نین
هر روز بدن بول که بنویسم زنده در افتاب که از نه تا آنکه هر شوق نه خفته
تضعیه کنند مضر را یک نیمه صید زنده طبع کنند قمری و قمری **قری**
سم عید عفتاب دوره اقبال دارد و سوره آیه ایاک صد عدد و تسبیح
عید در افتاب سوره کند پس در عی همه اکثر لفظه در بنویس و طبع ده
پیر در غراب و طبع ده تا چوبه آن رفع بشود و تضعیه کنند در ششم و دین
نیمه زاننده و طوط بود پیر و صاعده و افق عفره در بعض عید علاوه
عفره عاز را مکرر کنند تا هفت مرتبه از آنکه بنویس تضعیه پیر یک صده زنده
طبع کنند و سعال قمری بر بدیه و عید پیر عید را در غفرایه و عید را
مکرر کنند تا آنکه شوق اکثر سقرام **قری** **قری** قمراده انی غمزه که دهنک
بود در اثر افشانه دارد و شکسته شوی و قلله لفظه لفظه عفتاب و کوزه با صفره که
عفی لفظه لفظه لفظه در سطر در سطر سطر و سوره او در ساطت افرازه نور
ماند پیر خنک لفظه در ده اید صبر دال که لفظه شد و صابر از سر و اید که عفره در
کوزه و اید که متحول بود لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه
کافه در ده لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه
و عینی سوره تا هفت بار و مجموع عفتاب ساعت باشد پیر شریک و ربع سوره
دارد آغشته نیم طعم نیم قمر را در قی لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه
در در ده حید و در دهنک لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه
مکرر یک دهنک در دهنک و لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه لفظه



[illegible]

عقاب بسمی غفر، تیزاب عجیبی و استنزال از سر استنزال و بسمی غفر

الحق انوار دانشه شاه حسن بن محمد در درگاه طاهره مکتوبه

نقدنا کسمین شهر نیشال غید وهرسم الفار وار استینه در لوت

نه را در حقوق افراد و طایفه‌های دیگر داده و داده‌ها در اصف افراد محدود

فرزندان و دولت عفو که در عمارت هر دو طرح هم شده است ^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰} ^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰} ^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰} ^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰} ^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰} ^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰} ^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰} ^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰} ^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰} ^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰} ^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰} ^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰} ^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵} ^{۳۳۶} ^{۳۳۷} ^{۳۳۸} ^{۳۳۹} ^{۳۴۰} ^{۳۴۱} ^{۳۴۲} ^{۳۴۳} ^{۳۴۴} ^{۳۴۵} ^{۳۴۶} ^{۳۴۷} ^{۳۴۸} ^{۳۴۹} ^{۳۵۰} ^{۳۵۱} ^{۳۵۲} ^{۳۵۳} ^{۳۵۴} ^{۳۵۵} ^{۳۵۶} ^{۳۵۷} ^{۳۵}

الحركة بوزن اسم هرات فاروق طمع دنه عقه كوف از نهفود قدر مرماض النفس و عفا

ده زهره را الودعه است کنند در فم الحائضه در تغیر دیکوت است و در رسم اربع در اما صاوی

در کتب معتبره اسم تراست که در کتابهای معتبره است

رضی الله تعالی عنہما وعلوہما فی الدنیا والاخرۃ آمین

چون خواب روزه جوهر را از وضو صاف کنی بر ارض را در میان لاش

نه و صد در صد و نایف اکثر ارم و هم مانند سیم و کوب و اورد و عفره کو خند و

فصل پنجم در مجموع و تفصیل از هر یک از اینها که در این کتاب است

از روضه لرسم ما و الوکر علامه که آن الوده باینده طرح ما **بی شوق**

وہ عہد میں ملک کا رسم نیکو نہ ہو انصاف بھی نہ تھا قمر فرزانہ کا فہم و علم

لو تم جوانی خانک لاؤ لو کر زہرہ و مہر جاؤ تو بے کوار است

دو نیم فقه نوزده نشر علم از آنست که در کتب قدیم است که در چهارده

عقد

در هر روز از این کتب و تفهیم در امور عامه تا به که در موضوع در او کم است به مکتوبات به طیفه

...مطالع ...

Handwritten text in Persian script, likely a manuscript page, featuring a large, stylized initial 'و' (Waw) and a circular library stamp with a sunburst design.

...
 ...
 ...

بدر علی دهب

طائف
مكة

کتابخانه عمومی

موسم الحاف
موسم الحاف
موسم الحاف

الوصلة

۱۰۰

و لایحه

فصل في معرفة...

نصرتی

از جمله وارثان
فخر علی بن ابی طالب

صلى الله عليه وسلم

فقد عني رحمه الله

فمطنة

الصدقة

و افرید که در این
مقام احد از اهل علم

میرزا فتح علی خان

الواحد عشر
والثاني عشر
والثالث عشر
والرابع عشر

صنفه في
وانما الصنف
...

(3)

صاحب کتب
مکتبہ اسلامیہ
لاہور

[illegible][illegible]

قدر خرم الدبره و عظمایه فحم الحقه الدواء و حط و در اندازد و بعضی نار و زنج
 علیه و غیره و بعضی نار و آرد که با خمر خمر اندازد و تیر و در خمرها و کسیر با کفه و صاع
 فی الفم شد اللغه صلب خذه و در جوجه خفا بالغاد اسقه و خمر البکر و در جقه و
 ستمه داوم علیه کلمه احر صر قشور قشور الطلق رفاق داوم علیه باقر و الحق
 و التمسيس الى ان يقررت في العاده **فشری** روم کلر سح طلق نار الکلف خزان
 نور و دریده با حلقه نور زرقی نیم شغال خورد و دریده و در طاهر که آرد و در شتر بلایم
 عت دس بد و در شتر طرح کنیز اگر در شتر و در افروخته شایه و در شتر
ایضا فشری غصه بخندر طلا سراج اللسان کفه فرقه با عمار کلمه و صلب علیه
 ابطال نار و آرد که در شتر لایم و کلمه کلر یوم مرار احر خمر نیم شترک فی الشتر
 یسک و یصفوا ثم یصفوا نار احر کانه القرم و یفرل لوقطه کلمه ثم حقه اللسان فی النار
 لا فلو فی و فقه اللسان لا یصفوا فاشقه با عمار و کلمه بدیر و اجمله با دق صغار و در
 اللسان طاعه فرقه اللسان با دق شله و افرغه و نار الزاج الموصوف مرار افانه
 یخرج فی کون الخفه و قوا جهات و الله **فشری** قال الوداد النذر علیه افقه
 الحق و اذیته فی بودم و طاعتهما زینیا سفا خمر اذیت علیه شله فی اسمک ثم
 اذیت الفقه و طاعتهما شله و صارت یزوب سدر الشمع فیما روت الخفه
 فحقه ما شلهما طیارا علی النار و اذیتها مرار اذیته خمر شمت و اذیتها فزوت
 فاذیت منیرا در هم علی در هم قمر خمر خمر در همی قمر افولتها و اذیت عشره نجاش
 احر امع در همی قمر و القیت علیه الدرهمی المودل فی خمر خمر فقه فزوتها و
 اذیتها الدرهم و لقه و الله و الله النذر لله و الله و الله فقه فی الوزن شینا
 و هذا هو سحر کلما ز و الله ما کنت منه شینا فقه فقه **فشری**

این نسخه را در کتاب
 نسخه خطی
 کتابخانه ملی
 تهران
 ثبت شده است



فهر عزم الدبره و عظمه ما في فحم الحقه الدواء و حط و در اندازد و بعضی نار و انفع
علیه خمر تبخیر النار و آرد کما خمر خضر النار و تبر و اخضرها و کسیر با تخمه صد عدا
في الفم مثل اللؤلؤ صلب خذه و ارجوه خفا بالغا و اسقه و خذ البلب و ارجوه
سمه داوم علیه کلمه احر صر قشور قشور الطلح رفاق داوم علیه سحر و الحق
و التمسيس الح ان مقر رتق العاده **فشری** روم کلر سم طلع نار الکلف خزان
خوردیده یا خردیده رتق نیم شغال خوردیده و در طاهر کنه آرد و در اشتر بلیدیم
سخت دسیده و در شتر طرح کنه اگر در شتر و بهر افزوده شایه اکل باشد
افضا فشری غصه بخندر طلازم زاج الاس کفه فتره ناعادرا کفله و صلب علیه
اطال مار و آرد کنه و اشتر شله لأم و کثره کلر یوم مرار احر خیر نیم ترک و اشتر
یسک و صیفوا ثم صفر مار احر کانه القرم و یفرل لوقط **فشری** ثم حنه الاس و الحاصل النر
لا فلفوفیه و فقه الاس و صفر فاشقه ناعادرا و عینه بدیر و اجمعه نایق صفر او بدیر
الاس و طاعمه فتره تلك البنادق شله و افرغه و مار الزاج الموصوف مرار افاته
یخرج في کون الغضه و قواها و الله **فشری** قال الدار النر علیه افته
القی و اذیته في لورقه و طاعمه زینیا سففا خمر اذیت علیه شله و اسماک ثم
اذیت الغضه و طاعمه زینیا سففا خمر اذیت علیه شله و اسماک ثم
فشقه ما شله طیارا ع النار و اذیتها مرار اذیتها خمر شفت و اذیتها فزوت
فازیت منبرها و درهم ع و درهم قمر خرب و درهم قمر افولتها و اذیت عشره نجاش
اخر امع و درهم قمر و القیت علیه الدرهمی المودلین خرب فقه فزولتها و
اذیتها الدرهم و لقه و الله و الله النر لاله الله هو ما نفقت فزولتها
فما هو لاله و الله و الله ما کنت منه شیا فقه نهجک **فشری**

در اشتر بلیدیم
در اشتر بلیدیم
در اشتر بلیدیم



دوق من الملع واحد من فوقه على كسحوق نردال السيف حيد اقويا وتقرعه فانه يخرج
 قراة الصاكتين وكحل الزقية فيها فقلتين ثم ويد برتد برة التكتين
تليق البعنا ان تاذ ما من السيف والنوش ورطبان ماء الدصار حيد صمد له
 فوام وصور حوت قنقيه على الدر تر يد تينه في حاله حيد ايضا وزر واطام الدور
 ليحيى ويطام الحيد اليك ايضا تاذ النوش ور ويطام من مفض ويطام حيد
 نيشف ثم يواو عليه لبن اخو له لك ثلثة مرات ثم يطام في عذرة من عذرة البصل
 ثلثة مرات ثم رزم منه على ارجل كانه يبيته ثلثة **تطهير الفسلج**
 فتجعله صفاك وتذنيه على ارجل السيف ويطامه بعد ذلك باء الملع المدور
 ثم تجعله صفاك الصلح ثم تجعلها في كور وتحمها بطاين الحكة وثقفة وتجعله في كور
 في النار الى الطبخ ثم تحرقه وتدبر عنه الملع كحده ابيض فطليه كحقت اولاد واردة
 الى الفانون ٣ **الطبخ** ثم فود ذلك تدويه وتطوفه في لبن خالي مع العقارب
 بعد ان يذوب العقارب في اللبن كذا ان يغير اللان على النار كحود في العقارب فانه
 يحد فيه فطفيه في الفلج ثلثة مرات ثم تطوفه في الزيت الطيب او السيط اربع
 مرات يكون عايه ونعايه وارحرا ان تصنف اليه براده القمرا وخيره فانه يغيرها
 الا فانه اذا تريد ان تصنف اليه براده حديد على كل وقتية نصف قفله وربع
 قفله من الرصاص كحور سبكه يوم مره اخو وتطفيه في الزيت اناس اذ ثلاث
 مرات فانه يصير قسما **افضيا** فذ وصر رستوش وشدتها رصاص ويحمها
 واصر سبع مرات في طيفان في رستوش او صر دوق ثم يجمع عندها في طوفه مرارا
 الى ان يكون شبيها واحد ثم تصنف عليه ثم قدر ودرهم مر **افضيا** تاذ

السيف

القصة
 المنه



و دونه دارم علیه درهما من المفقود و طرح قمر ا و ضعیف الیه اربع در

فشمی بپزند از اتق جمله که خوانند و بقدر ارقاب و ثانی تا بهر اول لکه
بایک لکنزل تمغه بر آتش بند و هر روز یک خشک شود و یک باره بر روز و تا
چهار پارس عقد لک و در چهار پارس و یک قر لک پس در چهار پارس و یک قر لک
و در او را گیه خوانند و یک بر ناز نهاده افکنده و از نهاده منقر باشد رکعت مدعا

اثبات عطای الی نذر در او رسن ص قح کند و غن زوت در روز و مال
او کند و از سه نشو میکند بار دفعه اول سه دفعه دوم اتم برسم اتم چنانچه در دفعه
یاد کند هر یک را رسو که منقعه لک چنانکه توان لک و افکند و با یک قر لک
باشد و در این باب اندیشه توان گوید و کرده باز نشو کند چنان شود که لک و

و نپرد هیچ حال در این عیال لطیف است **فشمی** در این افراس
و بیکر و کس خایه یک بره و شد و در سوش زده یک لک و یک لک و یک
کند و صلیه کند تا چهره بپاشد و در تسبیح زده حرکت و بایش کوزه کران و
کاسه کران بر آتایین مجلس صعد شود همچون برف و در قیج آنکه بپزد و از این
برف صعد یک خرد و در سیاب حملول یک خرد و در فن کند در سلس تر بار ششم
از یک شبانه روز را به لک و آنکه عقد کند و در زده کرم عقد شود و کسند آنکه
سحق کند نیک و باز در سیاب حملول کند و عمر بیکر کند چون عقد شده باز
سیاب حملول کند و عمر بیکر کند آنکه چه بریم فرم سیاب فکند به بند و چون
قلمر دایم زیاده شود در رو باس هر صمد و یا ریزد و دینار مفزید و هیچ غدا

بیاورد و اسع عمر بهتر از این نباشد و در است **صفی**
که چمن مزایق بستاند و غر زوتی در آن صعد کند و لونه را یک بپزند



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله
 وبعد

بمجموع وصدقه کند تا سه بار اگر صفحه را سفید بفرماید و ملاک کند تا سفید کند در حد عقده
 گوید بر شصت زهره طرح ویشته البکر صلی الله علیه و آله **منه لافضه** بر این بوجوب است
 و بنظر است مرغ محترقه شتر منقر عطا رو ناس نم قرص نوشت در ثبات
 یکا و فرزند و دو بار و نظیر زهره **ضلیب الی صا** حمر صوره لفضه اوست القلعه
 و القعه و الملع او ما و الملع اربعین مرة یون که لفضه تاخذ نوشت و را و کلس القشر
 و الموزه و را و قصب ل لکس و خمس مایه و الی یمن و لیور مع را و القلعه بنار و
 بخرج مثل لفضه **فهری** قلعه مشرق که سیاب و جوهر زنج و شتر با سیاب
 بغمه کند و با جوهر زنج هر سه بمی کشی کند و توشه می کش کند تا ماکس شود پس نوشت و
 در کلس حل کند و با متاع شمع کند و در بین القه جلی و یک برست طرح کند
 بنایت نیک **ایه اثبات ملغمه** لا نظره لاصد و هر که نه بر قشاک ارجع
 رطل ق مسوق بار بقره رطل مایه حمر بنقص الثلث وضعه ببله ثم اطح رطل
 اشنان بخره رطل مایه حمر بنقص الثلث و ارجع بین المائین بسواد ثم
 قد قه شب الایه و قینین و من النظر و ن مثل و هم الزنج مثل و هم الکبر
 مثل و شد نصف اصد هم لوزق الدانر مسحقین و در هم و المائین و
 اضر هم ضربا چید اتمر کخیط و اطح به الملع بنقصه تا تا و الله اعطانی
 ما یجب به اربع ساعات و کدر حلا لایه ناز الزبد و الحکم لطف الغار و الله
 علیک لا نظره لاصد **نظره مضد** جهم میرانیه و در القره و صبر و را کینه
 اولاد نوشت صفحه از لایه مایه و در نوره بگرداند و بکارد و لایه از آن
 ستانده نمک طعم ضرور و نظرون ضرور و شب بانه ضرور منافع و مار و و در
 طایر و در حدیث کس کند و در آب نمر زرد و در طایفه کند و ضرر بر سه اشک نه

صید المصالح

کر

ایات

م



٢٤

در این کتاب

فایده و ذرات و جواهر الفایده لم ار مشیه قال یعقوب اذا ذاب صبغ فی الزهر
الحر ثم یقرن فیها جاهی علی **روش** کذا جمله حجر یا بن صد است

فصلی در شرح اسم الفارک طعام خد کینه زین مطر اول فایده ۱۱ داخل کله کله صلایه مایه
ثالث بر این صنف دفعه اول فایده تسعة و شصت مایه و در سیمی کجا چند و کله از آن در شش و کله صلیت کله
باشند کله شش و نه تا جوهر صلیت کله شش صفا کله جوهر کله شش و نه صنف بازین هموزن
کله چند آن نیز کله که کله از آن تر در شش کله کله شش و نه صنف جوهر از آن کله و نه صنف خود ناله را
بریکه فطر طح کله که از آن رست از هر مطر طح چهارده از رو باس بر آورد و مایه الیه الیه کله از
این برودن تر بر مایه کله که کله کله و کله از کله کله از این بهر و کله کله از این کله کله

فصلی بسم الله الرحمن الرحیم این عمل از است و در شش کله کله

رسمه است کله کله شش کله لطیف پاکیزه صلایه کله و مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه مایه
و دیگر آب نیامد شش کله کله از صنف کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
از کله
بد و دوم دستی مایه تا یک روز کله مایه کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
مایه مایه مایه مایه کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
اما آب سیاه و علاقه کله کله مایه کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله کله
کله
مایه کله
آب کله
بد و مایه کله
اما این صنف کله



فکر کنند که شده باشد تا نیم روز بعد از سر شدن بر آورد میران کند اگر کم شده باشد
عقاب بدهد تا مغایر شود است لکه در بند **قاعد** لال است مانند مرتبان
بیه سحرک عی او و یک شیر از رخ او باشد و سر پوش در هم او قرار گیرد
چارک کند را باشد در هم او باشد به سر پوش حفت شود از روی او یک
و در باشد بلکه سه دفعه از یک به شود در سالار سر پوش کور او باشد به سر پوش
و کوزه هم باید مثل کوزه سفید آب پور شده باشد و اسلام عی و اس لاله **فرغی**
لذ اعمال سید حسین نقاد است در استوار رسیده است بکر از نوشت در مصعد و از
شوره مرا عی هر چه در صید اصد الله لکه در شیر دانی کوه سفید زرد و سر اینهارا
بسته در هر قریح بزرگ و بقدر تقیر از سه آب خالص در آن ظروف ریخته باید که آن
شیر از آن در آن ظروف ریخته باشد و چنان که زرد و صدف شود و اوده صدف
و آن محلول را در دشته صدف کانه در شیشه نگاه دارد و آنگاه آب در دفته صدف
با قیاب باید بش ملایم عقده کند تا آنکه از آن یکسها دافدار شده عقده
لکه نگاه دارد و باز در قه صین مثل اول صدفه محقق تا لکه از آن صدف شده و تا
اینهارا گرفته و در قریح و انس بوار لکه تقطیر کند و هم اس اینها تقطیر شده باید که
با وردسم الفار هر قدر در خردم در لکه صدف به نهاده از آن مقطر باید بر آن رکنه است
تو لکه با ورد زینتی در آن سیم شلف فروش و کاف آن لکه در صدف صید شده
و صدف لکه شوی غایب و ثابت است بنوعی که از آن زینتی بر صدف شریف طرح رود
فرغی فر زینتی لک بفرزاد در بوم آب لکه کثرت الطییم آن لکه در مکه لکس شود
بدر حوز و لکه زینتی را در صدف لکه سخی غایب در کوزه سفید لکه در سس البایر و از جنس خود
که از ده اطرافش افرار تران در عماران عالییه و حیه از پاشک و سعه کرمی و سیم



در درو طبع و در تا خطی که در سطح میقال میقال کوز درش داده صلاحه نماید
تا سفید شود و خشک شود و صلاحه نماید تا جگر شود و هر چه در عقاب با دوع دس داده باشد تا
سه دفعه نامموزن برآید در در طوس همین شود و این زمین مذکور را شمع نماید بر شتر
طرح نماید اگر بر قمر طرح نماید قمر مخلص شود و شتر طرح کند بهتر باشد **قمری** مگر در غن
کرب و یا شتر در شتر که بقدر میقال نمک طعم داخل لکه در عقاب کند و تا کواد
از آن تیش شش شود صاف از او بر آورد در قمر رگه قطعه نماید بعد ببرد و داده قمر بنی برآید
از آن مقطعه بالبر آن رگه قطعه کند تا مع شش مرتبه قمر مخلص شود بعد روغن شود و در قمر
بناید و در دس در این هم مغم نماید نیم میقال از آن روغن بالبر آن رگه صلاحه نماید در
خلف صبر کند در دس مگر لکه همان و مگر بالبر آن نهاده شد و صبر نماید مگر صحت گرفته بقدر
صدرم و یا کمتر ریزد و بالبر آن رگه نیم سببش علایم داده هر دو آن آورده شود
خوب نماید قمر است **قمری دس و خنجر** بجز در دس زرد در دس نرم بود و مگر
آن طبع مگلوب سخی غنوه در قمر رگه دس بهر چه بود و بالبر آن رگه انفس و صبر نماید
قطعه نماید تا قمر در دس زنگد و خشک شود که هر دو آن آورده سخی لکه نمک طعم خوب
سخی غنوه و آب مخلوط لکه خوب بشوید و استوا و او گرفته شود و خشک لکه ایضا سه برابر
بهر که داده تکرار عمل نماید سه دفعه بعد در آب پنج یک او بود و زرد در دس یک او
و در تو زرد کاج سخی غنوه در دس رگه دس کورد و مازم خوب غنوه در یک رگه
مشترک لکه اگر خوب سفید شود و دیگر باورد و در تو بنویزد و در عمل نماید که او را در
قمر مذاب لکه و در در یک رگه زیر دس که شود و زن کند اگر س و قمر شود و بناید و در
کند و از آن در دس مگر در دس و داخل لکه تا س و در شود و در آب در دس سخی
داخل لکه سخی غنوه و مضاف خشک لکه در دس رگه دس و در دس و در دس و در دس
و البته دس صحت و بهر که از دس در دس آورده با مضاف غیر لکه که در دس و مضاف گرفته



شده یکی غنچه خشک که دس حنف و بهر است بر یا چهار بار در در صفحه استخوان غنچه
 اگر غواص باشد در نیک و بهر فیه و ملاصق داد و دس کردن را اعاده کند
 تا غواص شود فیه یک بهشت زهره مذاب طرح کند قمر لغو مفتاح **ابن**
 عقاب را با بس در او سعه کج مرغ کشته غنچه که یکی غنچه ملک است در حوب آید
 بسیار غر در دنیا اهل نماز و التماس دعا از عالم است اسلام علیهم السلام
عمل پدید هرانی عجیب بگردان و سحر راجع غنچه افزار است
 یکس ایوان جمع رکبه درین دس رنگ سبزه سبزه را فکری که در
 او را به فکری که تا حد او را که نهاده و قطره ناید که مقطر را در دما رض جدید غنچه
 مقطر ناید تا سه صفت ارض جدید تمام شود که مقطر را بهشت صفت غنچه هر دو بهر که صفت
 بالدر افزاره مذکور می شود رکبه صلا ناید هر سراسر سس غنچه ریح رمی قمر را ناری
 غنچه ناید سس و علم را محلول غنچه با سراسر صلا ناید که خشک که در فم کو یک بر طبع رکبه
 در سس غنچه در رکبه شش زرد دس داده از فوق که بر آورده که صفت و بر آورده
 حوب سس غنچه باز خشک که در فم که هر غنچه دس و بهر بهر فاعده رفتار ناید بهشت و غنچه
 که امتیاز در صنف ناید که ثابت و جاری است زهره طرح کند و اگر ثابت نیست فاعده
 در داشت که در در فم صفا و دس ناید ثابت شود قمر فاعده **حد طلق** طلق را
 صفحه که در فم ناید و در ما و الداس انداخته چند دفعه بخلس شود که که حلیه خشک
 که سار و ما و الداس با حوب در کاسه رکبه طلق محلول در در رکبه در اوقات که از در یک روز
 که در غنچه که غنچه خشک ناید زرد کاسه که حوب صلا ناید و در ما و الداس جدید رکبه در اوقات
 که از در یک روز در غنچه خشک کند تا سه دفعه خنثی کند تا در در یک سیاه میان او را ناید
 که طلق را در درین ال رکبه سرتب از ترب مضبوط شده و حد غنچه که حلیه رکبه خشک
 که در زرد اسب یا در کنار آب چار دفعه که تا چهارده روز جاری شود که در آن
 محلول برده مشرطرح ناید که کوادر داشته باشد چند دفعه حوب که در ماست ترش



کے

نورہ معطر الادب

قطره قطره

کفایت

موسى
موسى
موسى

در این طبع

مستور

طرح

[illegible]

اگر خلاف این باشد که فوراً بسیار لطیف و نازک است محرق خواهد شد پس از سرد
 شدن اینها چهار مقدار مال مار العروس داخل که بهمان نحو نقطه که در چهار
 مقدار در اعلاوه بهمان مقدار که نقطه نماید و فیه کرم بر آن محاسن و فیه چهارم و پنجم
 نیز بهین صفت و چهار مقدار که فوراً مار العروس بخورد که فوراً داده شود لا محال
 در ملائمت این نماید و خوب بود بسیار باشد در لثه آب در قریع تا به آب
 الش را بکشد و بعد العروس نقطه در دو نقطه کند تا آنکه نفوس تمام به
 پس از قریع بر آورده و در غریب باشد سیاه رنگ نماید و خمره فوراً که فوراً نکند
 بر روی آن شیشه مطبوخ و بکشد که از آنکه کوفه و غبار داخل شود و نه باشد
 و آن را طوبه در او است بخورد و بر او در دوشه قریع نماید بر خوش بودن رنگ
 و در صحنیم باشد و در هر دفعه مجامع شبیه تازه شود و نیز تا آنکه هر دفعه سرد نماید
 و آنرا که اگر نم کرم بجه باشد مار العروس را این نم کرم که داخل شود تا آنکه
 پس و در مقدار عفت لا بهر را فایده بسیار خوب را با و در مقدار مار العروس
 خوب داخل صحنیم خوب که در زمان ملامت نقطه نماید و مطبوخ را وزن که هر
 کم آمده از مار العروس بعد داده و در مقدار اضافی که نقطه نماید و بهین صفت
 مقدار چهار مقدار که بجه باشد از مار العروس کوبد عفت داده شود پس مملد
 که میخورد و باید بسیار در طریقه مضبوط که باشد نگاه دارند که از حرد و در رقیق
 میخورد و در غمخورها باشد بسیار خوب شفا در صاف مع مقدار در میان
 و در صحنیم مطبوخ لا در الش علامت نمیکند خوب شد که در مع مقدار مار العروس بسیار
 خوب هم کرم کم کم بخورد و داده تا تمام شود و حشمت عفت و دارد نمیکند بر دوشه چهار
 بسیار سفید در میان بر آورده نگاه دارند و در میان این غمخور را با هم دره
 آن عفت به در فوق داخل طرف صحنیم که سخی عفت در میان رطوبت را



طرف را که آتش شده هر دو طرف شده کنار طرف جمع شود هر دو طرف شود هر دو
 در از دین که سه رکه صراط نماید در آن مانده و اگر در سه رکه باشد
 کلید داده نگذارد و معنای جامع آن هر شوی پس دین که از فوق را
 در آن سم مدبر را در از این مسویر حلول و عقاب گفته در رکنی عطف
 رواج حکم مصبوط و که هر سه گانه گفته در آن از یک کلید داده چهار رجه هر رجه
 از یک را که در گشته و خوب مصبوط شود و زین بر دوش خود گذاردت و در آن
 اوزنه کلید و غنی شده پس غنی در معنای غیا ر که در آن در یک
 مصبوط که در شده پس در آن در آن کور و در کور بر سر و در آن در آن
 بر دوز در رطوبت در غنای کلید ر که شد پس با دوزم قمر ترا در سه
 دفعه آب گرم بشود معنای مثال اگر باشد و در آن در جو هر رنج خوب
 معنای مثال در معنای معنای مثال نام نمی گفته که در در معنای مثال و البروک
 خوب در رکنی کوزد آنها داده پس در آن در معنای مثال ر که در معنای مثال
 معنای مثال که داده در آن معنای مثال که در معنای مثال که در معنای مثال
 و نصف دیگر از آن جو هر داده باز در معنای مثال که داده هر سه که آن بهمان
 قاعده اول درست گفته معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال
 تا در معنای مثال که در درست بر آید در معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال
 پس این حواله معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال
 و اخذ معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال
 و در آن که در معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال
 اینها کلید زین که در دین نام در چهار رجه شد باقی هر رجه که در زین نماید
 پس بر آورده باشد در معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال معنای مثال



نوشت در خال رکبه قطره نماید باید هموزن مقطر باشد اگر افتاد باشد آنرا برست
 مکرر همان عمل را نماید تا تمام عقاب بایده تغییر قطره در دیار ضیه خود نماید و در قطره کند مدام
 بایده اینست پس عقاب است که در معاج کله خزان اعمال مکرر در همه جا که معاج لازم
 شود از همه شمع و حد طوط و نار کند مکرر در طوط است و طراح کننده مجموع ثابت
ابضاً اربع الفقا در اسفند و شویه مکرر و عقاب است که داده اند در
 صغیر جابر شود و در نکته ثابت طراح است **فصل** بکیز در هر مراده و کسم در حق
 اما و العروس قطره نماید پس از کوی مقطر را در دیار ضیه خود غنچه پس از کوی مقطر نماید
 تا محلی سرد و دهن شود لا باید تا پست دفعه هر چه کم کند از ما و العروس بدینند که از
 پست دفعه دیگر که را نمهند هر چه مقطر آید همان مقطر را کوز در ضیه بدینند تا سرد و دهن
 شود و دهن خود به شد بدینند و دهن را در شیشه کوچکی که در میان کف خال رکبه رکبه
 شیشه را در وسط آن قرار داده مکرر از شیشه ملامیر شویه نماید و غنچه شگفت می شود و
 بطرح مکرر و در بر روی مکرر و زهره مکرر و با کوز به کوز و کوز را ثابت و جابر است
فصل بکیز در قوطه پاره هر کس که مرغ فانی است از کسم با سفید و کسم
 مرغ غنچه میان او را پاره هر کس که در حبه کسم که در کس است تحبده کله در کسم
 نماید که در کس شدیده داده مکرر شویه از آن مکرر بر چهار زهره طرح و یک
 نماید بدینند مکرر خوب است **فصل** بکیز در کسم داده مکرر کسم الفقا
 و کسم مکرر مکرر شویه دفعه مقطر را در دیار ضیه نماید و قطره مکرر در عقاب
 مقطره مکرر و در کسم مکرر شویه و شویه کوز در ضیه داده شمع مکرر
 بر پست زهره طرح نماید کسم مکرر شویه کسم مکرر شویه کسم مکرر شویه
 ام پان نام کله از کسم دفعه قطره مکرر شد مکرر در مقطر مکرر شویه در کسم
 کسم مکرر شویه شویه نماید و کسم مکرر داده مکرر در کسم مکرر شویه مکرر شویه
 مکرر دفعه مکرر شویه مکرر شویه مکرر شویه مکرر شویه مکرر شویه مکرر شویه



۳۵









۱



سید احمد علی

طهارة القلب

[illegible]

روز اندام که رکنه خوب محکم لقمه باز بدینند تا خوب بماند و در لقمه ها زعفران بر داشته
 بگذارد تا سرد شود و بوی خوشی در آنکس جویده شود و لقمه ها تنه و رنگ بدهد و ریشه ها سر تا پشته
 یک بطور را بخی علف در کوزه به رنگ فرشی و لاف آن یک کوزه علف سر آنرا
 بپزید و شبانه روز در میان بپزد و در آنش بپزد و کوزه در آنم مرغ لقمه
 وضع و شام زنده را تازه نماید که سردی آورده بهمان نحوه قوی است باز کوزه بپزد
 لقمه ایضا سه شبانه روز در میان و به پنج کوزه لقمه سردی آورده بپزد و کوزه بپزد
 را از زنده خوب بپزد و به پنج کوزه بپزد و در میان بپزد و کوزه بپزد و کوزه بپزد
 شش شبانه روز در میان داده و در هر روز در آنش کوزه هرگاه در آنش پخته
 باشد در آنش روز اول و در آنش لقمه پخته است زیرا که غنی رخ و ادوات این
 حجرات که در آب رکنه اسم نهک را از زنده بپزد و در میان بپزد و کوزه بپزد
 منفال است نهک بطور خوب بپزد و در کوزه کجا به رنگ سر آنرا بپزد و سر آنرا
 سفال بپزد و بدون وضو در کوزه حلقه ها در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش
 اندام در آنش را نهند که در سفالها رخ کوزه بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 لقمه از زنده بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 نهک مسافر کتی و حلقه ها در هرگاه در حلقه ها بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 و حلقه ها در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 تا مسافر کتی بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 لقمه در محلول در آب نظری سالی بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد
 شده داده شد که در طرف کاسه و در آنش بپزد و در آنش بپزد و در آنش بپزد



عالم و صلاحتش ز این است و گویند من هرگاه عیب نکند که از صلاحتش
افزون هر چه و کسب را که میکنیم با همورش نیک گویند و صلاحتش از این است
و چون سخن از در ظرف سفال بماند به وصل و در لور و صلاحتش برده و از ده
ساختنش نیکو در صلاحتش او را داده که از سر در برده و از ده چنگ نیک برده
در هرگاه نرود در آب رختش نیک را پس هر که از صلاحتش نرود و صلاحتش
برده و این روح نیک نرود بلکه چهار مثال روح و صلاحتش نیک نرود
هر که میماند هرگاه و صلاحتش نرود و او را بداند و گویند تمام است و الله
نه بار و بار و از ده و صلاحتش نرود و هر چه صلاحتش نرود و گویند هر که
شود عرض نفع و از ده و صلاحتش نرود و از ده و صلاحتش نرود و گویند
مفاد و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
نیمه و هر که صلاحتش نرود و از ده و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
ساز خیر را و از ده و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
انکه نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
هر که نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
و هر که نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
طریق در هرگاه و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
نور و در نیک و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
و هر که نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
مجموع و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود
نصفال اگر نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود و صلاحتش نرود

زین صلاحتش نرود و صلاحتش نرود

عمل فشری مبرز افیخ الله





در محلول زینک کوم و پانچ الی پانچ گرم و شد و پانچ را در ایندم غمیرا نمیدانند
 از آن که ن ثلاثه میسبیم و در این حال میسبیم و بعد حالا با تیزاب سقی مر
و کاش مسموم و هفت بار میسبیم هر بار چهار بار و در این حال میسبیم و بعد
 تقطیر میکنیم و خروج شود بعد نوره چهار مرتبه و بعد شکسته میسبیم یا قبل از آن
 او را تصفیه و در تصفیه ایست با ز که همه مسموم شوند حال این مسموم را
 از تیزاب کات نوره مسموم داده عمل تیزاب را کرده خروج شده بعد نوره
 چهار مرتبه و بعد در کاسه سرد از ریخته ش در طاق گذارده و شکسته شود خلاصه
 بعد از شکست هم وزن او را در محلول در هم میسبیم و با جگر محلول را اگر بیشتر باشد بهتر است
 منزه بطریق مسموم داده اگر مسمومش زینک مسموم بدیده از نوره اول تمام
 و محلول را هم بدیده بهتر است حال یک در این حال میسبیم و بعد تقطیر و تصفیه و
 ثلاثه یا بیشتر که همه تقطیر شوند انفست اکلیدا اول قدر که بود در سه
 دارد و بریزند با این تقطیر زینک حکا میسبند با این نحوه زینک غلیظ باقی
 مسموم خفان هر یک است خوب است بنماه مثقال و از این اکلیدا مثقال
اجزاء اکلیدا ثانی انفست از این اکلیدا اول و از جگر مسموم تیزاب
 سه دفعه با نوره محلول و در نوره هفت تصفیه و در محلول زینک حکا همه تیزاب
 با هم سمی و عمل مسموم در جگر و در نوشتیم نوره مسموم جگر کنند تا مسموم
 در کاه نوره محلول در این باشد بهتر است انفست اکلیدا و
 و بعد تقطیر جدا میکنند در صندل یا فندک اگر با نوره سمی و حرکت داده اند



زمانه زین حد لک و او را در قریب رخیه نقطه لک نمایند تا حلیه بن و قفل که است
 چون نظر الی نقطه است بمشال از جبهه بعضی او را و با ریشیت از قریب و در بیابان
 مدبر خوب لک خوبان خوب لک شود مزوج و مساوی باشند در هفت و شش
 روز یا ض البیض عامه مقطر و سقیه و بحق لک و به با تیزاب عمل کنند و با تیزاب
 کات و نوره معهود و تیزاب مساوی هر جهت عمده و هفت و هشت حد که ششم بود با حق
 این تیزاب از فرار محلول حقان داده مساوی در حد که ششم بود هفت و یکتر ک
 حال خشک لک بمشال یا به مشال یا به مشال از این ریشیت و داخل قریع لک
 و دفعه تا حلیه بن حوز به لک و کثرت تند تند و هر بنیاد مشال مقطر شود
انفست ماء الفراح حکیم باید او را با بعضی البیض حکما حش بن بنو
 و زین حکما هفت تصعید رخشان را با مساوی و عقاب لطیف مزوج و بحق
 و تصعید و کرا عقاب داده و تصعید لک و بعد از آن هفت رک که کاشونه حال
 این مزوجین از مار قراح رخیه نقطه در نقطه تا سه بار خواهد حد هفت و نه کمر
 یا شتر باشد و نقطه لک و به مقطر شود انفست بیاض البیض حکماء اگر
 راه قمر میخوانند براده قطع را با هموزن او در در هفت تصعید رخشان و عقاب
 لطیف و هر سه و نه داده بحق بحق لک تصعید کند کرا از زین حکما تصعید
 و عقاب مطهر المبادات داده همه را غیر با ارض کثافت خوب سخی و تصعید و کرا
 هفت بار قطع دان و به تصعید کونه بیاض البیض حکما را بر روز این تصعید
 رخیه نقطه در نقطه تا سه رک که حوز حد هفت کرا و یا کمر و خواهد نه نه
 و به مقطر شود انفست ماء مثلث حکماء و اگر راه شتر بخوانند



ان ما قبل السیف را بر در است و کلس السیف و عفت که تر کوم ما لب است
 رخته عظیم در و عظیم کند تا همه در مرتبه کوم مظهر شوند انفست ماء اللی
حکاء طالع عمر رشتان این نخوت و لادن ارکان شانه و ما قبل السیف
 را برانده و خنک است که عثر را داخل الکلیس از رفته با تقریض طعنه یوم
 هر یک از این ارکان شکیده و اس و در دیگر رداشته و از این راده
 مسر و ما ریح تر کوم که از دم و با شسته و از او از روی حک منزل
 داده یوم و ما قبل عاتمه با لار او رخته در حد که شسته یوم با جفوات
 ارکان در رسته از بعضی و مزاج کوفه یوم بر دن آورده ما قبل السیف را برانده
 یوم این زهره مدبر داخل شو ما با رفاقت ارکان در حد یوم صد اصد احوال
 در اکیس از او را هم ما در رشتان ارکان که داخل میکنیم و طلال
 مکلس خفان را از او رده یک ارکان یوم یک از ارکان بدون حساب
 که زهره داخل میکنیم و بقدر احوال طلال ما رشتان حکیم با لار همه رخته و همه
 ما رشتان شمشیر است اربعین حد و لعه بطریق مهور در رطوبت حار
افراح عفه و لعه ایضا با ماء مثلث جد بد فحاط عفه از بعضی و کمر
 که از رده ایضا رطوبت حار را برانده ما رشتان بقدر احوال رطوبت و حل
 از بعضی حال الیه قمر تمام است او را عقه که طرح کند نبرب شهاب طبع
 با زنی شهاب یا روح شهاب یا هم مزوج با با یضه و قمر لعه اعای اگر ایضا
 ما رشتان بقدر احوال در این الیه رخته حد از بعضی بنده بر طر حش افزاید
 و عذرا هر ما بقدر احوال از ما رشتان بریزد از بعضی عذر بنده و در مرتبه چهارم



الاسم المسمى بالمرزوق والورق والناث والاسم وحيد الملك والتميز والبرق
 وكلمة الملك والورق والورق والورق والورق والورق والورق والورق
 ٢٦٦١ طليم الطير والقرار والعبه اللق والعبار والسياب والبرق والمار
 والثقب والروح والربط وعطار وورق الثمر وما راكبه **فصل** ١٣٦٥
 ما على ليمر الورق والعروس البيضاء والعروس الحمراء والعروس الصفراء والشمع
 البيضاء والطرار والصفراء **فصل** ١٣٦٦ اسماء الارواح المرتق والورق للامر
 والاصفر واللبنت الامر وللصفراء **فصل** ١٣٦٧ اسماء الاحجار الثمينة الارواح
 وهو سبعة المرسث المقتب التوتيا السباده المقاطع ليس الزواج
 الملح **فصل** ١٣٦٨ في غزل الحب وكلها وهران اخذ الحب وتذنيه حمر كثر في
 الملح وحده فان الملح غسل لكل حب ولا كساح الاثر اعم لضعفه والنوشاد
 عشرة عشرة مرة او عشرة مرة فانه يخرج طاهر امين ولا صفا ولا فساد يكون **عقد**
الفقرار يطع على العود الغامق عشرة مرة او عشرة عود فانه ينفقه عقد
 جيد **ابيضاً** يطع به من الحوزل لعم الغامق بالقر والعروس **في نظهر الزهرة**
 بالثب والنوشاد والسمقان وكيلان في ماء وكحل الصفر الخالص المرفوق صفائح
 وكحل في الماء وكحل في الماء المذكور مرات عديدة واحذر ان يكون الصفر خام
 لا يكون فيه رصاص فان الرصاص كحمر واحذر فيه صفد الغامق المسمى
 يؤخذ ربع رادو فضه وثلاثة ارباع زئبق كيط على النار الغنية والتميزاء اللومر حتى
 يسير فانه يصير طويلاً **ابيضاً** يذاب الرصاص فاذا ذاب تمخره من فوق
 النار وانزله حمر ثلث عليه البرد وتزعم عليه الزئبق قبل البرد وكحل عليه في حال
 فانه كحل معه ويغم ثلثان رصاص وثلث زئبق وان خلت لصفاء ووضف
 احصل الغامق **خل الكندك** خذ خرقة الكندك الداخلة الصا وتبله نوره
 لم يصبه الماء فضعها في قدر وصب عليه بول البقر فاطبع به ساعة ووضف



في قارورة فانه يلين كانه يلبس فاسف به الترتير **عقد الترتير** فانه يرتقا
 فتدبر عليه صمغاً عراً يدق فانه يورق ما يوزنه وانفع عليه غصن كبر فانه عليه براس
 الماشك وقطر عليه من هذا الماء ورهما ينفعه كجر الكافور فتدبره جرتيم ونداله
 عظيم ثم ذلك ايضا يصير من البوطيقين وتحكم وصلها وتذوق العلل
 في مغرقة حديد وتضع البوطقة ثم يبرد ويخرج حجر كرايا ونداله عظيم ايضا
 اوصل في كل عشرة وزن رقيق درهم كبريتا فاما في قارورة مرطبة وشدها
 وادقه عليه لوبان سيله يخرج فاما ايضا عقد يبول ونوره لم يصيرها الماء قوته
 اصابع وضعه في نار لينة حتى يثرب وروده كذا ثلاث مرات فانه ينفع لانه
 الله تعالى اعقده ما يكون **الباب الثالث** في تدبير العروس ووجهه له
 خواص محرق بسبع الاحبار باله منية الترتير ما ترعت عنه ومنيته بقر ثقلية
 وتغويصة فقط وهو يصنع الناس والفضة ويدق في افراسها وتقليبها
 في حال الاحمال ومن لون الما لون الاخر من الفضة تنقلب صفر والناس يصير
 ابيض على قدر عكاص بقعه وديبره والبريت ثلاثه ابيض واصفر ودرهم وثلثه صفر
 الاصا في البريت الاصنع الترتير لون ان قلعت لونه وصنعه بالبريت حبه النقطه
 واظفا لينة اظفج واصنع الناس صبغا حسنا ارضه وكنه وصنعه
 غير اظفج والموارث لمقت الترتير حبه اصنع الفم اصفر اظفج لم اوجه
 العبدت والله **صفه ماء الفل** فانه يلقى المجلس والنوره بسوي
 صتب عليها ماء الماء لونه امثالها واتركها ثلثه لأم وصبغها وتحد والفل
 والنوره مدهش ربع الماء المصغف والفل ذلك سبع مرات والى فيه مثل النصف
 الماء نشت في محلول ثم ارفعه ماء حار **صفه طلق المحلول** من غة
 خذ ثوبا رطبا وحز لا رطبا واجلها في الفرغ ورحل في خندق الدقيق طلقا
 محلول وشده الوصل وقطره فانه يخلد فيطر مع الماء خراجا وهذه المحلول

عقد الترتير

الباب الثالث

صفه ماء الفل

صفه طلق المحلول



يصلح لعقد الترميق والقرارة ولعم المشرقة فمراة يد من به اللؤلؤ المملول **صنفه**

حل النوشادر ان تافه من النوشادر خرد ودر قشر البيض المكس حرد

وتدقها وتصفوها في انية سفال غام وتحمي راسها وتدق في ليل في السوراد

اللكه در اكمام وتخرجه وتغليه في قدر صغير نشتاد وبنها فوق الماء والفس

في اسفل القدر فقه الله من الاعمى وهو دهن النوشادر المذكور الادع

في صنيع الكبريت يقطر في صنيع فقه منه ما شئت ووقه جريث وارجله في

وقه خضرا وراكب عليه الدقيق زجاج الادخضر وشد الوصل في امر

فم قبل ذلك وقطره بالمرطوبه فانه يطعم منه صفا لصفه وقده خراش قطع

القطر عنه ورا حفظه في قارورة الما وقت الما جه ثم ارفع القرمه وقده الثقل

الما في فيه ارضي منها فانه يصنع البدر صيفا وسطا مقدرا ما فخذة ورا حفظه

فانك تحتاج اليه في حقه التبييض والتصفية **تكرار الكبريت في تبييضه**

فقه ما شئت وقطعا كبارا كما خرج في المعدن ولغه طر قطعه منها كما عه واطوب

اربع طبقات حرد ديبين شرف الكبريت ثم الف عليه طبقات كنان

يخيط حديد لئلا يسقط الحا غده عنه بل يفر عليه يلقوف ثم فقه قدر على قدر

الكبريت وارجل في اسفله نوزه حديد له لم يصيبه الماء بعد ان تدقه ثم وضع

فوقه ساف كبرت وساف نوزه حرد يفرغ منه ثم وضع على القدر راسه

وطيب وصدل بطين اللكه وارجله في السوراد وادركه فقه خرفه ويكون

حطبه روث خشا البقر واطبق على القنور راسه وادركه خرب برز السور

والقدر وما فيه ثم اخرج القدر منها واستخرج راسها واخرج وسط السور

الكبريت المكس الرقيق لئلا يقطر بالنوزه فانك تر الكاغده حرق لاد

صار لاهم اللون ضعيفا واخرج الكبريت منه وجربه على النار فان رخن



او فرج منه سحارا او دخان فاحده على العمارة لفرج فانه يصير لا تحرق ولا
يذبح ، وذل الله **فاما الشريفي** وهو ليس حسن السمع مع دراما تنفتح عليه
في بوطقة تقا شد يد افانه يذوب مثل الماء ويكون قد جعلت للبوطقة غطاء من
طين له خافه منه ما عليها وفي الوسط ثقب فاذا ذاب الملح ما فرج البوطقة
وكنها في حفرة قد اعدت لها في الارض يمكنه وضع عليها الغطاء وحده
الزئبق الزعاجه بالماء والمقشيش ويكون قد ذابك الوقت قد جعلته في
منقوشة صديرة وفتحته عليه فاذا ذاب فتمسح على الملح في الثقب البز في الغطاء
ثم اغمر الغطاء بالماء تلك لئلا يرتفع الغطاء فانك لتسمع له عليا سدا
ثم رده واكره عنه البوطقة كده نقرة تقوم على النار لا تنفجر منه شر ويحرك
تحت المطرقة كانه اشبع الا انه سرع الادوية فاحده باليد **عقد الشريفي**
يا فة ثم تقف درمقا عما يخرج ماء ووزنه ثوب ونحفة ووزن عليه العبد ونحفة
في رخاج ويعد شوية بومان حمر بياض وبعدها اماخذ جزء من هذه الحامض
وجزر وكلس قشور السفي ونحفة ونسبة بياض السفي وجففها واشوئها ناسية
بالثلاث ثلاث مرارة يصير فراث الله **تكلب قشور البيض** ان فة
في قشور البيض ثلث ونحفة ونحفة في انية سفال ودرسة ليل في رباله
في الشكامة فة ثكاري وكل حمر صبر ما دا و فة منه خروا وشية في
اسفل البوطقة واحد على غيره افر الحنة خوروا كفة كخرة في الشكاري الحامض
واخم البوطقة واذا فرمنا في الدس لبيد فالتق منها ففلة على وقية الزهره يكون
فيها

افا الشريفي

عقد الشريفي

تكلب قشور البيض



Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is written in a cursive style and is mostly illegible due to fading and bleed-through from the reverse side. Some words are written in red ink (rubrication), including "عبدالرحمن" (Abd al-Rahman) and "عبداللہ" (Abdullah).



[illegible]

۱۱
 کوه راج لاله راجه کاه
 نعلنکه وانی معطر
 عفا
 با و جوش
 نعلنکه وانی
 راج و دانه
 راج و دانه
 راج و دانه

نقطه
الشیخ و دایره
در شیخ
بر روی دایره
حاج میرزا محمد
و علی و ام



عمر

مفتاح
نورہ
المنہ
المنہ
المنہ

三

۱۲۹۰

[illegible]

سید محمد علی

لقد وثقوا ما يدعى تاسعة دقة سبع شحوة رده فمطرح ما يدعى ثمن شحوة السلام
تركيبي بندهر ^{نقطة} احدى سبع عشار في ثمانية بحروف براده قسمه ثمانية اربعة

[illegible]

و متعالی همسایه در بر صفا و شمع و نور و آرایه و اهدا است به بدیه لیرمه
تا همسایه در بر صفا و شمع و نور و آرایه و اهدا است به بدیه لیرمه

عَلَيْكُمْ صَلَواتُ اللهِ وَرَحْمَتُهُ وَأَبْرَارُهُ

ممن صغره ابيض و فرجه و العرو و السحر و عمام و نعطه ٢٥٠ كوزيه و العسل و العسل و العسل ٢٥٠ المقط ٢٥٠

عازمة ونقط الى شبه مراد لك قبله في التل من المذمومين والى اسبوع له

في المقطر له امه المقطر واصب في وقت من عشرين واطن المقطر وكذا ارعش

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلاله

اعلم علم الله في **شمکے** عفات النورہ شدت تموا اور انہم کہ تم حق

تا غیر شود که از حجت تو به ^بسغیه و محرم و غیر کند است ^بسحر و ^بسحر و

عمر جب کہ دریں ایام بوس دس دہم پروی (اور در یہ سال)

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

کتاب فی الفی

سید محمد علی
وہابی
شاگرد
خود

محمدا
ويفي على القول ولو
العسق مع الراس
واحد

عن عبد الرحمن بن عوف



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

21855

عبد الله بن عبد الرحمن



که شغال شمس بر آید اما مادر از زیر صدقه بر سر شغال عبور و چتر
 صلاصه لکه قدر از مادر از سر بر روش برزد سه مرتبه نعطه رود و نعطه
 هر سه عین صید رویش برزد و در هر صید یک لکه از دست چهار لوم بیرون
 هر که عود نعطه در میان آید و ده شغال قفسه طرح کند شمس است
ترکیبی نقد علی در لاک حور طالع جامع شود و هر حور لکه ام و لاک
 خوشتر است و نرم و قابل است که در شغال بر آید و زهره با شغال
 در ویدان فلک حق نعطه هر چه مروج هم شوند در ساله و در لکه و
 علامه تقیر رخ سر زنده شد و آید بیرون آورده با رطوبت اول رضا
 ماسه بیرون آورده خاک سنبله هر چه بود لکه ام و لکه عقیق کمر
 قدر شمس لکه حد خطه سر که مادر از لاک حور ماسه عود لکه بر آید
 ماسه بیرون و اطراف لکه آید آن خاک را در کف قدر و در از لک حور و لاک
 آن ریشه ماسه شمس و لاک شمس بر آید و لک حور در ماسه در ماسه بر آید
 بیرون آورده یک شغال قفسه شغال در آن خاک سبزه را طعمه
 ماسه لک حور و لک حور از لک حور ماسه در لک حور ماسه و لک حور
 ماسه لک حور و لک حور از لک حور ماسه در لک حور ماسه و لک حور
ترکیبی غایب در ماسه و لک حور هر چه را در لک حور لک حور
 زنده لک حور ماسه شمس و لک حور ماسه لک حور ماسه لک حور
 در لک حور ماسه لک حور ماسه لک حور ماسه لک حور ماسه لک حور
 حاصل شده است شمس ماسه و لک حور ماسه لک حور ماسه لک حور

در لک حور

در لک حور



~~کتاب شفا فی الفروع~~
جلد دوم
اسم الامام احمد بن حنبل
سحره

داده سر دل آورنده صلوات بر محمد و آله و سلم و در دهنش در دهن
 بگوید و فسرطح را سه هزار مرتبه بخواند **ترکیبی ششمین** راح لاری
 و سار سدر در شرف العدا لکمه احوار مد کور سه دفعه دس و هم در
 دفعه تحمید افغاناید لکمه در شرف عذاب بر سر خود داده در روزی
 ملائم طبع و نه با هفت دفعه میزان شود که به طهر سه لکمه و سوه عذاب
 در صفی امساکن کند در دهنش که در صفی خمر طبع نماید که از دهنش باور و او
 صدید را در لوط کند میزان حقور بر سرش و ده لکمه طعم کند که ریز و علام
 انما رکعه سفید بخواند بر دارد لکمه روح را خوب لکمه کوزه نهد تا حد
 تمام شود که با هفت دفعه عذاب و شش و نه تا میزان شود که به طهر
 لکمه و لونه در اوقات چهار شود که از دهنش باور دس غنچه هفت
 دفعه تصویه کند که از هر یک از این افغانا در روزی ده بار
 ۹ در این هر دو عقد کند طبع بقدر کند ۴ و آله و سلم **ترکیبی هفتمین**
 بکشد شوره عذاب راح لاری که صلوات بر محمد و آله و سلم و در دهنش
 صبر لکمه از این معاج که کم لاری رکعه طبع و نه تا خاک شود داده زهر
 از این معاج لاری رکعه طبع و نه تا آب بقدر طبع در روح بعد از آن داده
 شده و بعد در زهره همان قدر بکار رود و غنچه لکمه بر دارند که از این
 و مع از این زهره حرک صلوات بر محمد و آله و سلم و در دهنش
 چون ماه لکمه از این حبه و یک گشت و یک قرص غنچه نمش اعجاز
عمل ششمین غنچه نمش غنچه نمش غنچه نمش غنچه نمش غنچه نمش

دری در این کتاب از این که در این کتاب است

فغان طسلا و این که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
رنگی که از این که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
ترکیبی ملحد در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
لو که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
لا ف ا ل ن ت ه که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
خاک موی که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
شمع که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
رسم که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
صبر که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
سوره عقاب که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
داده هموزن که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
دفعه که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
طرح که در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
نصف در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است
نصف در این کتاب است در این کتاب است در این کتاب است



شش داده سعی نماید در هر یک سخن و این خواهد شد در قریح که بکافیه آب خواهد آمد
 شد سه شغال آب است سه شغال رهنی صود داده، از ضربه از در قریح مانده است
 سخن که دفعه دیگر قطره باز هر چه مقطر شده تقابل مقطر رهنی صود اضافه که باز ضربه
 سخن که، از قطره پس از آن فاعده هر قدر که آب ضرورت بکنند دفعه آخر همان
 آب را با بلور از ضربه خود رسد و قطره های هم خواهد آمد که با و در طلا محلول و که در
 خواهد شد و کرم معطر شده و از این آب هر سه راز است هم داده و قطره های هم
 از ضربه تا مانده از همان آب داده غیر از این مقطره از خود شریکیده است سخن صود سه شغال
 تا شش سخن و شش ملام داده بیرون آورده طرح بر سه شغال با هم هر یک را در آب
 مواقی طایفه و حکا که آب مران که در سه هم دود و طایفه آب سه روح و در نفس
 که از حد است و در سخن است و سلام اقا طریقه حل شش در این عمل لازم
 است که در راجع به نک طایفه عقاب شوره اخلاص و در قطره سخن را صوفی که این
 این معطر انداخته آب که هر که خود سه شغال در در و سخن بکار برنده های محلول را در
 در قریح که در در یک پر از که که شش سخن که کافیه مانده خواهد آمد و طلا
 در ترقی ملام مانده، خوب در غلیظ بکار برده و سلام اقا طریقه افند در این
 بکار برده و در سر را که گویند چهار بر کرم شش سر هم را خود گویند و در قریح که طلا
 گویند که که شش شش نه چهار شش که گویند در درین کینه و قریح که در شش
 بکار بر این که افند شش شش که در سخن هم نام شده و در قریح که در این شش
 بکار برده و در طلا که قدر از این عمل مانده آن که در شش از قریح بیرون آورده و در
 که در شش که که طوری که البته حافیه شش شش که در در این شش
 که سه شش در سلطان که شش آن شش که از آن شش که در شش که در در

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

10

من بنفهای

نصیر علی خیلہد از لاہور لاہور مورخہ ۱۲۸۵

خ ۲
۵۱۱۱
و خودم عشر
۲۹
۱۱۳
۵۷
۲۲
خودم عشر

منه عجله

از این آب همیشه و از تراب بود از صفه از صه به کبر و علقه چهار
و نه مرتبه و او را شمع یک از دارا که نموده صابغ قرمز و این عقاب
و تراب را که در مکه **شمع خالص** بود از صه از صه به کبر و علقه چهار
مقطعه نموده و از آن سابق افراد صه به رکته قطعه کنند پس از مقطر براده صه به
نصف یک سازند که در نموده و از آن نشیند پس آب مزج و کف آن را
بگیرد و آنکه نشسته بریزد بر عقاب لک و عسل کوفته اول می از عقاب
با تمام عسل و در مکه و کوی که در تراب و عسل و نشیند بر آب مزج و کف آن را
یا آتش در در شفا به و کاسه بر آن که از ده شد و صابغ یک و صفیه به با از
نمونه و در از عقاب از آن و شمع کند و همی تا عقاب نام کو و تا شفو
و اگر تا نشسته بر صفیه و شمع کند تا نام کو لک برت بر طریح و
و همی تا به و در از صه به کبر و علقه چهار و اگر تراب بود را
نیز از صفیه به صفیه نموده و در از صه به کبر و علقه چهار و با و الی و با و
الکیر و عسل را با و فارق و عقاب را با و الکیر صه به کبر و علقه چهار
و عسل را مخلوط نموده و کبر علقه تا بر سید به را از ده که عسل بر و تحقیق
نمونه و در عقاب را در شمع که نشیند بر آب مزج و کف آن را
تصفیه آن تریت نموده بطریق مذکور شمع نماید انفع است با لقه باید کو در
قطعه شعله لکرت و آب تا شمع و در بر آب شمع و عقاب و در و در و
خورشید که از این به هم و در است **شمع** را از صه به کبر و علقه چهار
کنند پس لکرت از مکه و کوی نموده مقطر را بر و رکته قطعه کنند از مقطر
پس براده آن را در رکته در عسل صه به عسل و عسل به کبر از مقطر
قرمز و من طریح کنند و در نموده و در مقطر را بر لکرت بر و در مقطر کنند

[illegible]

خداوند را تعالی
از سر که گفته است
از سر که گفته است
از سر که گفته است



[illegible]

نصف خلاصه راجع به
کتاب و نسخه و بیهوشی
کتابخانه

اخوا باشد که یک دفعه یکسانه دستور خود در دست دهد پس بعد از سرودن
بر آورده است معانی قضاة شافع و در راه ب معقه میقال از این افرادیک
و از یک کس بر او طرح کند و در یک روز پس و بار و که اخه میقال از اخوا
با یک دنگ کس بر او طرح معقه در روز یک روز پس رسم و ب کند میقال
از اخوا و یک کس بر او طرح کند و طار را میقال و از خلاصی و آنه باید در
اشر کردن با دوق باشد **سهمی که این عفره است ساد و مجرب است**
پس از هر ب چه اعمه و در طرف آهلی مگر از بستر نه در کمر بوجه
بر در و یک کس بستر و سه چنان بول کاد بود و در بستر نه و در
آفتاب معقه روز نه و هر روز سه چهار مرتبه کسان و که از معقه روز در زم
و یک کس باشد و نه یک سالار و یک با بدینه سه و نه یک کس و زغوان
خود به بول به بکر ده معال کرد و معال از این زغوان با برهه زح
یک روز و در و نه به بکر ده معال کرد و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده
و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس
بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس
شکلی که این عفره است ساد و مجرب است
در کاس سر و در بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس
در کاس سر و در بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس و بکر ده کس



و تعطیل کند و بآن آن سرب را محاسن و محاسن را ایا پیر را داده نموده با ما در این
 یاد این عفتاب منجم و بر قمر طالع کند **سرب محبت** سرب را پنج شش
 ربع محبت کند و هر دفعه نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 در آغوش او در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 آن کور در آغوش او در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 او در آغوش او در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 محاسن و محاسن را ایا پیر را داده نموده با ما در این
 بطرح رود بر قمر **افضا شمس** را می رسد و باقی السیف جبهه عفتاب را در شمس
 دس داده را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 نسیا به پیر را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 را می شمس و عفتاب را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 تا شمس و عفتاب را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 به پیر را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 و با شمس و قمر را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 در آغوش او در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 نموده عفتاب را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 به پیر را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار
 و با شمس و قمر را در لوله کمر آید و باید نوشته را در آب گرم سرد کند و هر روز یک بار



ترکیبی که در قیاس براده صدید چهار خور براده را در میان یک یک رکنه
 ب تید و هر چند آب سیاه شود و بدین غایت تا در هر دو یک سیاه شود و براده خنکانه و دیگر
 قمر صاف یک بدون براده بکشد و هر یک یک صفت است که از جهت خور و طعم صاف
 است نه زده خور و هر اصلاح را با یک یک از غنچه سخی نیم و مانند قمر و کاف قمر را از اصلاح
 در ظرف سفالین مرغ مطین مطین صفت یک نیمه و قمر را براده صدید بر در اصلاح بر زنده
 و قمر را صغی غنچه که از زنده بر در براده صدید و قمر زنده را براده بر اصلاح بر یک نیمه قمر
 در وسط براده در کف و فوق و بایه اصلاح را از صفت غنچه بر طرف را محکم غنچه در
 آفتاب خنکانه و کس حکمانه دهند و هر سه روز یک بار از سر زنده غنچه مجموع قمر و
 براده بکشد و علامت بکشد تا یک شدن قمر است و اگر از جهت کس و یا هر یک
 بکشد شود و هر سه روز یک بار از سر زنده غنچه مجموع قمر و براده بکشد و علامت
 کس و دهند و صبح از سر زنده براده و مجموع بکشد و از آن در ظرف یک نیمه
 با آب گرم بپوشد و که از زنده تا جوهر اصلاح در آن بشیند و آب سیاه را از سر زنده و کس و
 تا رفع سیاه بپوشد و جوهر بماند و یک یک از غنچه و غنچه زنده بپوشد و هر یک یک
 در آن روده قمر صافی طرح بکشد و هر یک یک از سر زنده را با مجموع قمر و براده
 و از آن طلوع غنچه تا آنکه بکشد و هر یک یک از غنچه که اگر در هر طرح غنچه بپوشد و در
 در روح بکشد و اگر بر زنده طرح بکشد و غنچه بپوشد و غنچه روح صاف
 را قمر بکشد که اگر قمر زنده در روح بپوشد و زنده غنچه او را آب **شکسته میبرد**
افاسی که هر که خور و هر یک یک از غنچه بپوشد که اگر قمر زنده در روح بپوشد و زنده غنچه او را آب



اعوان کمر بستہ کئے گئے
مکتوبہ میں مذکور اراکین
میں سے ایک ہزار

۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۱۲	۸	۲	۸
رک	نوسا	رعوا	راج	عقاب	نوزه	ث	سحر	پیر

[illegible]

میان ظرف و بشر را صغیر بپزند تا اندک از زهر مصعقه شود و آن را بعد از شستن
 با آب تراب بکشند از زجاج و سوره بکندف تراب غرق بریزند که آن سوره را که خود
 و زجاج است و این سوره در زجاج یک است و صفحا شش را در آن تراب بنماشند
 در ظرف محلول را در قریع از شقی بنهادند تراب را بتقطیر از زهر صغیر صاع نمایند از زهر شش
ششکشی حشر بپزند و در کوزه آب بریزند و بپزند و یک ششکشی است
 روز و یک در همان کوزه تقطیر نمایند و مقطر را بر سر ذاد عم رکبه تقطیر از شقی صغیر
 منفه تقطیر و این مقطر را بر سر عقرب رکبه و عمل و ط د کساه معلول و ۲۱ ط
 ۲۱۳ اضافه منفه بر شقی صغیر بپزند و جیات تقطیر نمایند اول سفید آفریزد و سرخ
 شود و زرد و سرخ از آن جمع منفه بر سر کفاح براده شمس و عم عبید رکبه شقی صغیر منفه
 تا که زرد شود و بعد از آن منفه را در حوض آلوده بپزند و در حوض حقیق و در حوض حقیق

۶	۲۳	۶۷	۲۰	۹۵	۳۶	۱۰	۲۶	۵
راکب	لوما	رعواں	الح	عقاب	سوره	حج	سحب	دیر

روید این رجب است در خرداد ماه و عشره بر رعواں نینفالت با هم خورشید بود از اول سال

ابضک خورار صید و خوردنهای کرد و خورار اسهاب و خورار و
 بورتی ضرب داده تا میده اطفال مانند در آب و در او اطلاق حاده صرغ باشد
 چند آنکه از او سبب پاک شود در استخوان کوشه رویاگر گشت تا پاک شود از رگ
 از بپزید صرغ و دهنب فریزر پس خیار بتغیر ملتا برود قمر کالدر تا برود و دهنب
 کالدر عیار **ابضک** خورار صید و خورار و هر دو خورار قسم و خورار و هر دو
 کنگر مجموع از صرغ و اطلاق محرقه و کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر
 سوز **ششمینی تیزابی** غریبه زاج رز و ۳ شوره ۲ مقطر نار باشد
 و سیر آب مقطر بر سر این افرار کشته فطر نار زاج ۳ عقر ۱ شوره افعا
 نیم مایه قاشق در تو تار نه رنم با صاف بر او و صید ۳ ۲ بر او عبد رز و دو
 سه برود و فطر نار کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر کنگر
 کلس مایه قاشق اسما هر یک یک سم و با پاف عجم غصه صفات روح را فرشت
 و لاف در قوت سر بسته غصه سر چهار ساعت و سر و بعد در سر کوره که آشته قدر برود
 و بوطه روح شود که در روح کف است **خمسریه** بپزید و مساور
 کن بقراب سخی منع غصه تا رنگ بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 با بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 را بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 علف تا آرد و او بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد و بپزد
 سخی که آشته و را در از غیر همان علف کوفتم و حصار که دم کند را بر روی

شوره عیار
 زاج
 مساور



و شرب گویند و جد را روح و جو و فوئای هندی اکبره و غیر
و قلعوس گویند طلق را تفر و شمع و بکس و ضاح و افراسیون و صفت
و ترسیلون و کولک الارض و حجر الاحمر و الارض و القمر و ملک الارض و ارب
گویند مشکف را کله و نهج و هر فرم و رکوف و رکف گویند و در هیچ شرح
اا شرح اعلام و اطلار و عقوبت الامر با کله و نشا گویند مرکب را مرکب الامر
و غیر کتا گویند شمار الفام را هر دم و آب و در رسم الارض و حال کسایه و هیچ
نوشادر را عقاب و قاطول و باد و حرسه و الکبار و در هر اسب و حقیقه و مقولیس
گویند کندک را اسد الارض و لبریت گویند مرف را بشا را نامت و منزه
و ارف و آبکینه و شیشه و ممت و ساد و کبر طهر و لمون و کبان گویند هشکری
رخ دور و شب یاز و زنگار و خطین و زنبان و نظره و من لوره را گویند و بعضی
گویند ند در است و مندرک گویند شمس تا خد فانه شغال نکاس
و شغال فم العبد المقتول و شغال غل الخمره التمر و ورقها اکو و عیدانها اکو و فرا
اکو و نمره مرور و جها اکو و علامته التمر تحتها اکو مد اتمه و وصف نهه الشجره و
ورقها شندر و ورق منقبذه الشمس و غنیمتها فی الظلم و تحقق هر و عیدانها غم مذوب النمر
و ترم علیه هر العبد المقتول و شغال فم نهه الشجره الملعونه النمر و يعرف احد الام علیه
و تحفه مد قومه یصیر و سباجه ا شمسی تا خد رصاص اکو و جریس و براده
حدید و زرد رصاص اکو و کبریت کچم الکبریت و کبریت و صغیرهم بالماء
هر یک جزا تصیفاء و السخ و اصفاف قیدر نظره لایعز و برق و غنیمت تقلید

بجای
در هیچ شرح
امر با کله و نشا
گویند مرکب الامر



فودقنه و نصف خرد و نهب پرد الدربع افرا و سحر الكحل عشرة لام و تقربا لاصبر
 الشوط و تصنع المصنف خرد و نهب سبلا و تقربا عشرة لام على نهز الكحل ٢ الشرس الما
 فان لم كصا لشش يرفق ٢ الزباد وان لم كصا الزباد كعبه ٢ لاء و طينه ٢ نالنه
 يوم و اصد ثم كخرجه و كعبه ٢ انبه عمر انبه ساقه ثم ياقه خرد و نصف كبريت و
 خرد نوره و خرد و اسحت و خرد و سحر و سحر الكحل و يقي عليها دم الطحال و سحرها
 جميعا الله لام ثم كخرجهما و يقي عليها و ما خرقه كرج رطوبه الدم ثم كعبه ٢ انبه
 اخر و يقي عليها دم الطحال الغر و ليله كالدل ثم سمحه ساد خرد و ساقه و يقي
 عليها و دم الوريد من ارجوان كان فان عدم ذلك قدم الزون للكو و يقوم بها
 و سمحه ثلاثه لام متتابعه ثم يقي ٢ لشمس الله لام حركه كرج رطوبه الفاسده
 ثم تصنع قارورة ام انبه لودقه تكون و يصليها و يطبخها بالسخف ثوبان بها
 ثوبان المرداسنج ثم يصليها ثوبا اخر صفا المصن و كصفها ثم يرجع الى الكواحج ساقه
 و يسخفها و يقر عليها شيئا و ماء الصبر المنزل و التراك المنزل و تنزل الاثنان
 و التراك لسحق الاثنان و يقر عليها ماء النور ام رارنج و ان لم كصا رطب ياقه
 اللب و سمحه سبها و يقر عليها ماء خرد و تنزل ما لها شكيب و يقر الماء
 على الافراة الفار و سمحه و تضعه كالبلوط و لا يكتف ان كان كثيرا ام قليل و كمل
 المرفار الذهب ٢ و وسطها و كعبها ٢ البورقه و تدفقا ثم تقطعها بطاس الطمه
 و قطن سبعة اشباب ثم تصنع اللوره و تقطعها ٢ وسط اللوره و من تحتها
 و صف و كعبه كبريتا نازا طلع اللز ثلث ساعات و ساعه نازا بالليه و فريجه
 القرفه الحطب سث و اخر بها بالمنفاح ثلث ساعات و اقبض انهم اللوره
 بشرخ الطين ادم الادم و سد بها الباب المنفاح ثم يخرج المنفاح و



[illegible][illegible]

شماره ۱
عن شیخ عبد علی بکر در پرده شجره از زوده که در
مالیه در زاج لاری زوده مالیه و خنک مانده باز زوده که مالیه و زواج زوده مالیه
و خنک مانده تا چهار دفعه پس زوده الوده در شب یا در سطل الوده خنک مانده
تا سه دفعه پس سیکو خنک که در ده الوده که شمس شد و صد غنچه دس داده
کم آمده بود آنچه مانده بوشت بود و در شجره استار و زرش را رخ کرد و
اگر زاج که مانده باشد تهر است و همند لب بود شد الله تهر است کوید تهر
کشیدم لرش و از زوده و زاج انوار لشف و زرش دهن عقاب زرج غنچه
نحرف مرقد را در افشای بان تقیه عنوم تا ثابت شد و بار دیگر گفت سهرله
مقطر لشف لوم و السلام و باید تهر است از زوده خودت یا زوده خودت زوده
دسه خود زاج لاری تهر است خود از این تهر است بایک خود عقاب ملول بر زوده
ملایم حد کنده دهن صحاح اثبات اردواج است تعید زوده چنان است تهر
کاسه بر زوده زاج کاسه اب بر زوده لاری لاری زوده زوده زوده زوده
که باشند پس بان اب رخمه کوشت اند تا دهره چون قطره لاری زوده زوده
کنند نمخند شو لاری زوده بان طرف عمیق بر زوده و چهار چوب بایک چوب
رور زان که زوده در ویش زوده نازک بپوشد تا نمخند شو و اب زوده طرف
آب را کوفه زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده
باشد در کف نمک و زوده طرف مانده لاری زوده زوده زوده زوده زوده
نمخند شو زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده زوده

Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is written in black ink on aged, yellowed paper. A prominent red diagonal line is drawn across the upper portion of the page. The script is dense and cursive, characteristic of historical Islamic manuscripts. A faint, stylized watermark or logo is visible in the center of the page.

و عمل بر کمر و مع تازگی تا آنکه مصلحت سفید شود و در مع کمر بر نماند پس اگر
هفت ریش در محل شمع شود در رطوبت حل شود و در آنکه هر یک از اینها
در رطوبت لوای است هیچ یک را اعتنا نکند مگر کون سفید تدبیر کبریت
در راکب هفت در رطوبت حلقه که بر بسته بود پس بر او باورش حفظ
بجوشان عمل را هفت بار بر کمر کند پس در ادراب ترب نه چه هفت و هر هفت
طبع کند و بش زرد شود که پس بعد از عمل کند و در قفسه نه و اش زرد شود
بر او فروز پس هر روزه چون رفته خوب کند پس استعمال کند در آنچه خواهد
نصیحه نایبی مگر زنجار صند و در دمی کند و هر روز با زنجار در مع کمر عظم
محرق و هفت رطوبت پس عمل کند و در رطوبت در رطوبت کند این بوی
عمل در رطوبت کبریت **ایضا** بخور از هر یک باشد و خود را مع قلوب حق
کن و رطوبت کبریت را با شمع سه رطوبت کن پس شمع را با شمع کبریت
خفایند با عمل طبع کن پس شمع را خفایند کن و در او مع قفسه مکرر کند
آن چند آنکه چون ببرد شود این بهترین میوه زنجار است و نهایت دفع است **نصیحه**
نوشاد از زرد زنجار و زنجار هم خود بخور و هفت کند تا سه بار بکند
ایضا با عمل اندر زنجار چنان باشد رطوبت در کمره با هم در زنجار هفت
رطوبت کند بعد از زنجار و بهتر آنکه از زرد زنجار و زنجار رطوبت کند پس
با خمس نوشت در رطوبت براده کس می کند تا ذهب جو شود پس رطوبت کند و سه
عمل را مکرر کند عایش هفت کبریت هم است و در این نوشت در او را را
در هر عمل یکبار برود **نصیحه شمس** شانه هر حرکت طبع شمس خود

نصیحه



زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
 تصعید کند پس بعد از آن در ضرر و گزند بعد از استیجاب نوش در تصعید کند پس بعد
 از آب زاجها سقینه و تسویه کند در قاروره در دیک کسر و عمل کند تا تمام شود
 شود مانند رنج خود بر سر خود قرارش کند و درش لال تصعید نور شد و اش تصعید
 از اول تا آخر باشد و اش هم در زیر دیک باشد **تضعید فم** کلس فم
 خود زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
 کن پس خود زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
 چنانکه که شت تمام کن خود زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
 در اینجا آب نوش در است و درش لال مسایه باید و در هر فنر باید و درش لال مسایه
 که در آن فنر باشد **ایضا** کلس خود زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
تضعید نخاع به عره و چشمش و یکم باقی باشد فم است **تضعید حدید**
 کلس در زنی در ریح مصلح و در است نوش در سقینه و تصعید کند و عمل کند تا تمام
 تصعید شود و خود را از این مصلح و در است نوش در سقینه و تصعید کند و عمل کند تا تمام
 و در **تضعید نوینا و شایع** و در است نوش در سقینه و تصعید کند و عمل کند تا تمام
 کرب سقینه کج حشرات و سقینه مانند سقینه تصعید کن و فعل اینها نیز توفیق بقدر
تضعید علی به از زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند
 اگر شمس روح است بعد از سقینه در سقینه و در است نوش در سقینه و تصعید کند و عمل کند تا تمام
 بعد از قطع دضان و کفی باید و در سقینه باشد که از در سقینه و در است نوش در سقینه و تصعید کند و عمل کند تا تمام
 کلف و عقه صفه زنی چهار خود نموده و مثل ریش کرب اصف و مشد و ریح لعل در سقینه نشاند



و از بکرت اصفی که خود و زاج که کوده یک خود اینجا به هم در آمیز پس طبع کن تا
 انگاه که آب که خود چون خون پس صاف کن و زین صعد را از آن آب بقیه
 کن پس بقیه بقیه کن که روز چند آن آب خود بدو و خنک میکن پس در شش
 کن و در صعد کن و همچون خون صعد شو پس از آب زنجار و زاج و نوش در محلول کن
 و شمع میکن نیکو پس در آن صعد تا صعد شو آب رخ پس بقیه کن تا صبح آن
 بیکه پس در افش آب بنه چهارده روز پس آنکه در آنکه این مایه را در محلول
 کفایت دارد که شد **نویس محلول** باقی که بکرت بقیه صعد خود نشود
 در صعد خود در صعد کنه با خود خود که پس بقیه کن پس بقیه کن و در بقیه که نوراف
 در کنارش در شسته باشد و از اندرون دست در بقیه شسته باشد و آن افرا
 در شسته که سر شاهر سینه که بآن دست به بند و دیک را تا نیمه آب کنه و آن
 سر بوش برور استوار کنه و شد و صعد کنه و آن شسته باید که در وسط آب باشد
 و خمر از دور برور نباشد و بدیک نیز بخورد و آن سوراف را بپوش که کنار برور
 نزد و یک روز تا شش کن و هر صعد آب که خود آب که کم از آن سوراف بر
 در باز سوراف را بپوش پس شش بکند از نامرد شو پس صبح شسته را برار و در آن
 یا به قدر آن آب را بدان زیرا که هر چند را در صعد کنه پس کوده هر صعد را
 چون با عدال گرم کند و در آن محلول افکند و در صعد کنه و در صعد کنه و غیره
حل نویس در صعد زاج با صعد صاف کن و در شش کن و در آن
 صعد تا صعد شو و آب رخ بقیه کن و صعد کنه و صعد کنه و صعد کنه
 نوش در صعد کنه و خود پس با هم ضم کن و با در صعد کنه روز دیگر در و یک
 محلول معطر و در زیر و در شسته کن و در صعد کنه و در صعد کنه و در صعد کنه



نباشد اورا **ایضا** پیکر که خود ز من یک خود از زیر پیکر که و غم کن انگار
 یک خود ز من قصد بر در افکن و نیک باری در پیش کنی و در حد نه تا حد خویش
 وقت حاجت بکار بر **ایضا** پیکر کانه فضه و بر صلایه افکن سخن کن تا چون
 کمر شو پس مشد او بر او افکن و سخن کن خدایم طیار نماید پیکر تو پس بشود از باب بر
 و سخن کن به چهار بار پس نوشت در مشد او بر در افکن و سخن کن بر قی به آب پس در دم
 قیج در هر دو قیج را در محل و طیس و خوف نیک در کمر و موضع و صد حکم کن پس در
 کار صحت که بعد از یک اصبع و یک از تا خاک کوفت پس اش کش در و نیم روز پس از
 در آنکه بر صعد شده باشد باز با تفکر بار کن و سخن کن به پنج بار و در قار و در کن و در زیر
 و فن کن تا است و بخور تا حد خویش بر کن اور و بر اش بر نم نه تا منعقد **لغو**
 پس از در قیج را طریک درم کاس طرح کن به این طریقت **ایضا**
 پیکر که بر طریق زنده و یک بر طریقت نوشت در هر دو سخن صعد کن و بر صعد
 از هر زینت درم نوشت در سخن و صعد کن باز نوشت در هر صعد مفرا د
 صعد کن تا انگاه در هر دو بر سخن کوفت پس صعد کن و بر صعد را در قیج بار صعد
 کن و باره نذر او را آب بپشت بر طریقتش و بر سر آن قیج نه و غطای قیج
 را بر قیج نهاده شد و صد حکم کن پس طغاری بر او و از لکان نه و موضع و صد
 طغاری بر پس بر طیس کن و این به در حفره باشد پس سر کنی تر بر او و بر تا حد صعد
 و هر صعد سر کنی تازه کن و هر روز بر شمع که به بود بین پس بر آن که حد شده باشد
حل شکست مگر از او بر پس از آب زاج و نوشت در پس سخن کن نوشت در
 پس و فن کن در زیر که اندک نه تا حد خویش **ایضا** پیکر از زیر خود و از کوه بر انگشته
 خود و سه که خود و از تفکار خود و سیاه خود و حبله را در کوزه کن و بدیم تا



[illegible]

شوق کیش
 از غم تو که در کسب صلوات
 عیار دارد کف و صبر و صبر
 که در کسب کینه از دلمه و آذوقه
 به قلباب بزند و با جگر و دلمه
 محض کینه و در بر دلمه را
 تازه کینه با جگر و دلمه است



بنهید پاره کش پس دفن کن در زنده نیکه نشو در زندگیا و در سوختن دهر از
اندر کعبه بدین تا چهارده روزه چون آب جگر شود **حل ثوبیا** بگر تو یا خدا نم
خواهر و محلی لغو در کوزه کنیز بر و در آب گرم اندر که او را پوست ندهد باره پس بکلاه
در سایه بنهید اگر نه با و آب گنجی که در روز زاده مسکن پس آب از دهر
کن به پنهان ماند جلوه شده باشد پس در ضعیف کن و در شش را محکم کن و در زنده دفن کن
تا چهارده روزه و در نیک نشو **حل جدید** بگر صفا حدیده نیکه باشد
در کم کن و آب اورا در میان شب بماند و بگویند که در وقت خواب بر زنده و در
نیک و در شش را بپوشاند او را پس در آفتاب گرم بپا و در راستی باشد
چهار روز در زنده دفن کن و در زنده بید و کعبه را بزرگ کن و حرکت ندهد و آب
حدیده شود **ایضا** بگر براده حدیده در نیم و صفت روز در ماست برش بکنان
پس صلا می کنی و هر طریقی از نیک و قبه و نشو و نشو و ضم کن و هر چه را بسم حق
پس در سینه کا و لقمه در خم غم بپا و در آفتاب آب **ایضا** براده را بکشد
بدر پس در آب تر کنیز بر و در چشمه در طریقی و سه روز محکم بگر و در روز آب جگر
از دانه گیر و در ران بکن پس تر کنیز را در نیم کن و در او را در سینه کش و
ریلان بر سر و در آفتاب بنهید پس در آورده خشک کن و صلا می کنی تا غدا
نکولس بگر پاره پرورین مریای و او را بر سم قرح نه در او در سینه و بار و پاره
تیر ایران نه و در زنده دفن کن تا پست روز و بپا و در آفتاب بگر پس در آفتاب
باشد اگر در صفا و بپا و در آفتاب بگر و در آفتاب بگر و در آفتاب بگر
نم چون فضا نشو **حل سینه** بگر براده پس شش جزه و معالج بکند و نظارت



مثل از نوشت در خود و شب یک خود و صلا به کن پس بر ناله کن و بار در غمره قمار و بر
 غمره مرصعه خمر بصیرت لطین و نزدیک است نه اندک اندک تا خشک شود و در
 لکچس در قاروره کن و سرش استوار کن باغیر که سرش به کاذب غمره باشد تا لکون
 قاروره بر سر قرح تطمین کن و مثل او باشد و موضع و صدر را محکم ساز بکین
 پس در زبدر تر دق کن بکینه بکاه و هر روز بکینه کن پس بر آله باشد چون کاس زیر
 و در از دماغ باشد پس او را از ناک صاف کن و بکار **حل نحاس** مخلص است
 و این هر یک که باشد بکار او را باربع او نوشت در و بار قراح لتقیه کمره پس بخور
 دق کن چنان شود که هر **حل طلق** بکمر طلق خوب و افاب بدو رسیده
 باشد و او را صلب کن پس کتیف کن بر یک دقیقه آب ترخ مرصع کن و یک
 دقیقه از زیر مقعر زره لکه و نیم دقیقه از نوشت در بکانه موقوف نرم و ربع دقیقه صلیت
 موقوف و در دست یانه و مجموعا با آب ترخ نوش پس از احوال ساز مثل کوفه
 پس و دقیقه آب ترخ مرصع در قاروره کن و محبوب او در رختیه سرش محکم کن
 در زبدر تاز و دق کن در زبدر بسیار بریز و هر سه او را زبدر بکینه کن تا هله زوهر
 لکچس نشسته در افاب که در و نظر کن سه روز که آب در او باید پس از آن
 سفید بکار نکند و دفع ضرر از است کند و آب وسطا نیز بکار نکند و آب
 و آب زیر نعل است بریز **حل جمیع لجهای** بکمر نوشت در مرصعه و خود
 ریح مرصعه و صفره خود و اینتی مرصعه یک خود بکینه کن هم را در زبدر تا مست و بریز
 هر کس پس بکمر طلق و بایک قیاس بوشان و در خطه لکه در تون و مس و مخلص
 شود و آب قیاس زبدر نباشد و فساد کند پس هر خود از آن محلول و یک خود از این مخلص



مطین و سرشته و در زردی و خسته نه یک شبانه روز تا سوخته لکه و در آتش قورشته
 با کینه باشد آنکه پروں آورد که سپاه لکه و بشوید بآب خوش تا تیار او پاک شود
 و سفید شود افکاه پیرد مثل تو تیار نمیشد و شداد نیک خوش و با تو تیار نمی کند و در
 کوره مطین لکه نشوید پیش قورده و اگر آتش شیشه در آن باشد شاید پس زرد و
 پروں آورد و چون سرد شود بآب خوش بشوید تا طعم نیک برود آنکه خاک لکه و در
 باره مانده بخی لکه نشوید کند تا قورده نجات سفید شود این لکه پس تیار پس تخم کنند
 بستاند سه خرد زاج و یک خرد کبریت و هر چه را نیک سخن کند و برود غن صفه سفی
 بچون کند بآب خوش لکه طیر کند لکه زانکه حد لکه باشد بآب زرد و زرد بقطر
 شود آنکه تیار سگس الی این بستیغه و نشوید کند تا شرح شود **فصل پنجم** در تیار کردن
 و تیار کردن و در زردی و خسته کند هر چه بآب زرد و در زردی و خسته لکه و بکینه
 نیکس باید انداخت یک بونه **اکبر الشمشک** جید خد الزین المصعد للحم و باره با طین سفی
 المقطر و نشوید عین فاذا لان فاجعله في الفرعة و النشق حرقط ما صاف تحت
 الزین المحلول المقطر المثلث في النار و خد القلقنه و الخضر و رکفه الزین خمر کون
 مثل الزعفران الاحمر سیال نقاد و خواص مضیع و اعدا عشرين قضیه صیرا
 ابریز ابرج بالخلاص **شمک** یقه راسی خرد کلس مضی کلس خرد سیم مرک
 لهر و کخرج و تیت بیاض البیض لکسته و لیا و الی العین الیه الی سبع مرار اضاف
 المار الی راح و زنه و زنه المکلس و اضاف الیه لکسته سفیما خرد و عفات مصعد
 و کچفوا بسی البالیغ و کچفوا الی سبع ۲ منقعه حدید و قلب و لوز و وها نقض
 و یار لوش و در لکته امر تیت فیه و زل **لوش** در تم اضاف خرد و عفات مصعد



ان شاء الله
 خاتمة المعصومين
 الحنفية فاجله في الاربع
 واغفره في بيل
 وضعه في بيل
 سائر البهائم
 منه ما في هذا
 صنفه ابراهيم
 كعب بن سعد
 سبعة وثمانون
 صدره ورم
 در الكوم
 شد پس صاف
 کوم در اوج
 وجه در شب
 صدره ورم
 اثنان و ثمانون
 صاف کوم
 همچون خورشید
 از در چهره
 بجهت و تو
 و اس تا
 در پیش کعبه

۱۴ و بهمن عید است بر کمر کند آنکه در قمر مطهر کند دروغی رزوه خایه بر او زرد
 و قمر در کمر را در او حکم کند بکار صحت ببرد و در میان اش سبک بند تا تمام دروغی
 را بخورد و انگاه که شغال برده شغال بفره طرح کند از جوب آید و ده و ده بخش
عمل ثوبینا در مطهر ربع العید است بوقد تو یا انضرا قلما غریبه و حق
 تا عاقر صبر عیار اتم بجزع النور و شور حر قدر العید و بر فیه عیون یا رضا راقه
 ثم لیسبح و یقر ما بالکبر و النور و لیثور ثم لیثور و لیسبح ثم لیثور ثم لیسبح ثم لیثور
 ثم لیسبح لعقاب جلال حر کرری لصفه و لیدخون فالی منه در بهای عی عشره در اتم
 فضنه و زاویه مثبها و بها کرج و بها ابریر اللاحده و ان سقیمه غیر النوبیا و بهن
 صفرة السیف و تسحقه و ثوبیه که لک حر جمع و یصیب و شینه عرته فاطح منه
 در بهای عی عشرین فضنه و زاویه بها و بها او در بهای عی عشره و لصبه بفره ثم اسحق
 النور و تمر صبر عیار او تمر صبر فیما عی ذلک الثفره و لصبها مراتب بحر احمر
 ابریر **شتم کنه** از جوهر تو یا بید تو یا را و سحر کند با مثل و رنگ و در کوزه
 کند بکار صحت گرفته و برش عمل کند و در دوشش برود و پیرود آورد و بگوید
 یا ک خدایا عمل ترستی نوب کند پس عید غیر لک و در دوشش برود و پیرود آورد و بگوید
 یا ک خدایا عمل ترستی نوب کند انگاه باروعی که و غیر لک و در دوشش برود و پیرود آورد
 و بگوید و پیرود آورد و سه نوبت عمل کند که از ان سبانه کبریت زرد و باب اکمل
 بجوشاند و صیغ او بگوید ان متاع محرق را بدین صیغ کرج که از کبریت گرفته است
 او را ما العروس و زاد العنوة خوانند غیر کند چهار دفعه در دفعه اخیر صیغ کوفه و
 از ان طرح کند یک بر قمر خالص و یاس خالص و شمس شریفیت نیکو و لک و بدین صفره
 شمس کند و بعد طرح کند بهتر **شتم کنه** تو ما را مخلص کند و موصول کند چاکم گفته
 شد و بکلمه کند شمار ربع از عقاب و در اش تون بند یک ش در بستن و مطهر



پس مصلول کند و خشک کند و تصفیه کند او را از براده کاس بوسید کشتا بچم برآید
تقیه کند بآب مرغ و شویه کند مانند خود آب بکوبد و طرح کند یک درم برست درم
در بدر آید عصاره اسنان به مزاج نرزد و نرم و اگر عصاره کفر در زیر مظهره بشکند
و لطف آید و لطف حکیم و هر باید در او تو تمار محرم باشد بناید و باز در ماسم و در اسلام
شکله صفه مخبر فوئبات است به قیبه در زمانه کما فرغ از کندن کرب
تا قوتش بیرون آید پس صاف کند و طرح کند در او ربع اوزان کرانه و سدر نصف
زاج و عصاره حدید و در آن کند تا رخ شود و اسباب قلیا محرم پس مصلول کند و بیا
پس آب لقمه و شویه کند در برنیه بر لاش شک در تون ابلیه کران در روز و در
شب و نیمه من مکنه تا رخ شود و چرخ چون پس الگو خور لقمه کیم و الگو خور کسیر لک
و تا فرای آن در سرب بوشه را رخ کفر معنی و نوسار الگو و عمل بر در سرب کفر مزاج
شود و سرب را با زاج بسوزانند بکرب پس بستان بر تن و کمر و سار و سحرش کن
پس آب نکود و شویه کیم چند تا رخ شود و چرخ چون پس لسان از روی خرد و از تو تمار
محرم کفر و در اسرار محرم کفر و در دخی کفر نیمه را و لقمه کفر از آن آب و شویه کیم
تا بکند از در این قرح نفه جل کون و طرح کن در هر برشت درم و بدر آید و رنگ
مس رخ باز بکند از و بخوردش و ده ملک بول و شک را و ابلیه هر نوب نرزد و لود و
اوشن شویزک ابریز شل او را نه باشد و از رزد و با نفع قراط به مزاج و اگر کفر
و بهتر باشد هر ده از و بکفال و نیم زریار کن و این با بد غیبت است و از این کشته
ام و عصاره کرم بریم موج و صف لکوم است و طرح لکوم خا بکد لکوم و اگر کفر مزاج
از آب محرم است و طرح شویز و نرم تر آید و در آنکه آب صلبه زاج است و لقمه در پس از محرم



پیر کرم کوفس در دوشیده باشد با طراش از آن بر ما بریزد بعد از است و مکرور
 پروان آورند که دارند تا سر دوشو که در میانی از جلعط غنچه نمایند و آب دندک سخی نمایند و بشوند
 پاک شود که از او طرف است که مطاس کند و از آن روغن برای بریزد و باش غلام از صبح
 الا شام طبع و نه عقد شود که از او در شط مطاس کعبه دهان از بسته در آنش سوخته غلام یک
 شب بخند که پروان آورده سخی کند و از آن روغن بخوردش و نه سخی و مثلاً اول در
 حد که از او در طرف در از او سر شخمه باشد منهد بر در آنش فتنه در زو علی کند در
 آن چراغ باشد است در آن عقد شود که از آن بر موقوفه فقره و در هر طرح که کس اع
 میشود بهتر از نه **ششم** کس سر عموال که در رست اول راکت را صلای
 کعبه با هر که دندک و شسته و دفته که از غنچه با حوب که کعبه شمش و قمر را با هم خوب
 کعبه براده نمایند و رعموال در است میان پالمه رخته ترب لایر ساله بر نهاده و هر چه
 ک ریح کند آب آن چای بسته که از آن ساله را انجا نهاده تا یازده روز بعد بر آورده
 مجموع رخا شده باشد بهر راکتی غنچه با جو دانه و لاد و کوش و کاف که از او در کعبه است
 بر یکم بریزد تمام است لا باید از او را با کوم آب نشسته سخی و صلای کعبه خوب نمایند تمام
هفتم عقاب است و کرب رز و دندک مطام که از او در در یک کعبه سر و ک راکتی
 بعد صحت گرفته ختم شود که در روز و یک شب در آنش اول دس و هر پروان آورده
 زمین و ریکه که از او صلای در ش کعبه دس و هر پروان آورده ریح مجرب است و هر چه از
 زریق بر آورده هر طرح نمایند شمش خواجه شد ب فین موحر رسنه و در **نهم و دهم**
 که از او در ش طایف کوته چهار بار عقد شده باشد دوره زرد از او در ش
 هر وعده شده به بهریت و ما و در خوب که از او در یک روز سخی صلای غنچه در قری کعبه
 پس غلام کعبه که اسد ل که در هر طرف ن کشه مضطر کعبه که در هر کس و در ریح غنچه
 کعبه در آن فتنه عید کعبه در سر کوبه و در مضطر فلور با در غنچه راکتی است همه کعبه



[illegible][illegible]

یک مثقال از این صید به قرص طلا که از سرب حمران شده سوخته ذکر شده فیه در حال
و صید به لبوبه همان لفظه و طلا عانه که تقایش شمس خالص داده تمام است و اسلام
شمسی ملاجوائی مکرر و کرب بعد ده مثقال و شش بعد ده مثقال و یک
طعام و افکند که از آتش شمس شود و صاف کند قطره را به بعد مثقال از صید بانه
رنگ کلنگار در سرفه بانه مرمانه از اگر کشته نفاه و دلا و کدو شمس بر آید و یا تیرا و کدو
مثقال از این از صید سرج با هم صلاصه کند و کس و ده تا سه دفعه در آن سمع ال از صید
تمام شود و سمع مثقال از این صفت و ذکر شده کدر شمس رنگه قطره و قطره کند تا روغن شود
به به شمس و در سمع غنچه کند نیم مثقال از این و همین مذکور با رنجه کس و در دراز
نقد صید و درم بیرون آورده و خوب کند شمس خورده و آما ند بپزد و بکشد و بپزد
عمر مکرر و از دهن شمس مثقال و از شخرف با در هر ماه صلاصه کند و کلوله که یک نیم
مربع از در کنار شمس ملایم کتبه سفیده را افراچ کند و پوست خالص که میان او را
خوب کند که برده او را خوب کشته که بر زده کتبه را خورم کوبیده و در سه کیم رفته است
میان او را کدو که آن کلوله را با پیچیده و محفوظ در آفتاب بر صعد و شمس لای که
که با در و رزده نیم مربع خام عدد در بال بر آن رگشته و پوست نیم و در بال بر آن نهاده
به با در و رزده که لایسته کلر الوده بر آن نیم مربع که به چایر کند و مرتبه مرتبه آید
بعد از کار عمق آن و بعد از وجب در وجب از این در مرتبه بالا یک
چارک و سه وجب در سه وجب به چاه یک ربع که نیم لقمه به به با در و
خمس رگشته در سه چاه و بعد از چارک رگشته که این کیم کلر کشته را نهاده چایر رگشته
آن رگشته ثانی چاه اول که سه چارک رگشته که در بال بر آن رگشته شمس فوقانی
داده که از دوازده روز دیگر همان وقت که چایر با در و رنجه از آن نیم را بشکند



[illegible]

و در مثال تسطح نماید و مثال دوم امیاء بودند نام **فهری** قال
محمد الخارف حدیث اسم الله فی بعد مرث و فیه ورق الاشجار
الطیور و لونه و وضعه و طاف کمال ثم دس و زباد القوس بقدر نایب و بوجه
و یصیر ناصبه و المقتوت خود و در العلل خود و اویش تدر المقتوت العلل و البوطه و در
عنه اس الکره مع حصر العلل مطلق و بعد حصر الفرائد اسم کماله الله
و کما کما کما و وضعه و البوطه و در دس و خفیف و خرج صیر النکته و بعد حصر
کما الیس و دس و الفرائد و اس حصر و در الطرح و العلل و هذا عملها
تربها ان العالم فی حدیث و **ایضا** حدیث اسم و الفرائد و اس و کما
ما الیس و الحاصل او ما الیس و الحاصل و کما و در الفرائد و الطرح و الیس
شکلی حدیث روح و ما در اس حصر و طر کما و کما و کما
پس در حدیث کما و در دس و در دس و کما و کما و کما و کما و کما
و در حدیث کما و در دس و کما و کما و کما و کما و کما و کما
از آن را بایک از فقره و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
و در حدیث کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
شکلی **افاضل علی عطا** کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
از حدیث کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
طواف و حدیث کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
عنه الی کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
مطلقا و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما
کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما و کما



Handwritten text in Arabic script, likely a list or index, with a red diagonal line crossing through it. The text is partially obscured by the line and includes words like "الحمد لله" (Praise be to God) and "الحمد لله" (Praise be to God).

وہ کاردارانہ و کھج
عہدہ کے عہدہ کے
الائیں و
الہ کور و
وہ

[illegible]

اَيْضًا شَمْسِي ابْنِ مُحَمَّدٍ وَالدَّ

در روغن زیتون و عسل خمر لکه لکه صندل که بکشد و با روغن سحر و عسل پس عسل و
رضخ ۱۱۱۱۱ روغن طبع و او ده عسل و زیتون و با روغن سحر که بکشد و عسل و

شمسی مرخوفه الد مریخ علی الدیبه بکارک میانی کوزه سفال در کعبه بریزند تا
 با الفراج بالدران بعد از سه روز بگذارد با صابون که بکار کنند آن کوزه را بپوش
 سه روز چوب تیره آن سه روز در میان کعبه تا آنکه همه آب از کوزه بیرون آید
 میانی کعبه را در دهانه کوزه در صابون بشوید و کوزه و دیواره آنرا با طلا قات
 کنند هر صبح از کوزه بیرون آید و شسته و آب بشوید تا آنکه از خلط
 پاک در دهانه کوزه آید با یک شعله و آب تازه بریزند و با قات کوزه را بشوین
 با صفت و فیه که برسد آن نمک ایمن و نیل سبزه با جودن آب صاف صاف
 بریزند آن رخت کوزه بر سر آتش بریزند تا آنکه از دهانه کوزه آب صاف بیرون آید
 سه روز با قات که شسته تا رطوبت آن رفع شود و شسته شود تا از آب زخم
 تانم روز در سر آتش مانند شعله روغن بنفشه در آفتاب که شسته تا خوب بشود
 اخیانکار عمل می کند تا صفت روز با قات کوزه را بشوید و بنفشه بنفشه بنفشه
 در دهانه کوزه و با یک شعله و آب تازه بریزند و با قات کوزه را بشوین
 میانی کعبه را در دهانه کوزه بریزند تا آنکه از دهانه کوزه آب صاف بیرون آید
 نوزده روز در کعبه خاک کوزه را که از دهانه کوزه بیرون آید با صابون و آب
 خوب شسته میانی کعبه را در دهانه کوزه بریزند تا آنکه از دهانه کوزه آب صاف بیرون آید
 رخت برنج زنده در کعبه شسته کوزه را که از دهانه کوزه بیرون آید با صابون و آب
 میانی کعبه را در دهانه کوزه بریزند تا آنکه از دهانه کوزه آب صاف بیرون آید
 پس شمشاد صیقلی را که از دهانه کوزه بیرون آید با صابون و آب
 آن رخت با صابون و آب بریزند پس برنج زنده در کعبه شسته کوزه را که از دهانه کوزه بیرون آید
 رخت برنج زنده در کعبه شسته کوزه را که از دهانه کوزه بیرون آید با صابون و آب



باشند علی رکنه بحسب مد و مس ملازم داده مشع و عارض و طراح است مدون شبه اصح
 بمشاع و دیگر جنب بجهت نسبی که این مشاع عمدتاً در مشور و همه اعمال به نظریست بلکه خود حد
 نفس اگر عظیم است اگر کمتر تواند اورا که بر د ضروری است اجبار و جوانا منیب هرگاه بخواند
 در خواص مشاع که در آنکه هم اس معطر آمده است طرح رود و اورا حوسه حسیه نماید که حسیه
 اندر در فنی صفر لکه بالبرایش ملازم عقده نماید و کمر را ملازم آن رکنه علی عینه
 اگر عظیم است بهر جهت طراح است بقدره **مفتاح اعظم** سیم و رانیه همان
 ضابطه باید نظیر خود در نقطه نمود آنکه کلامه اش باید لا اقل بقدر که از او فراموش
 اضافه نماید بهر خواه شد لا طریقه دیگر بقدر حور و ده مقال از این جهت ثانیاً نصف
 در قوع لکه لا کوهک باشد منق استوار که معطر نماید و باید بقاعده و یک رکن
 در کوره فرک باشد لایزالیم لکه باشد هر چه مقطر شد تفاهم از نه قدر خود متفانی
 پیش کوته آنکه باز حجه و اختیار تازه پس قاعده معطر نماید و همچنین هر چه از اصل
 کوهک به ارئه و همه آنها را از این صید به بکند تا بقدر است معال لب حاصل شود
 آن آب را هموزن خوشی از این حد به کمتر از آن حد سر و داشته در قوع بزرگ رکن
 در دیک فاکر بالی علامت در آنکه آن را با لدر او در تخمه باشد معطر نماید باز
 مقطر را وزن لکه هموزن آن از این حد در هر لکه نقطه نماید همچنین تا همه معطر
 شود و باید لکه آمده باشد معطر در روزگار با لدر از این حد بهر راه سر و داشته
 عمل حسن قمر حله به حد کنند که احباب و نیاز کنند که کلون و هیچ معطر در این کار
 با لدر و بهتر از این مشاع نیست و منق مشاع را بطریقه مشاع سالی عقده مد طراح است
 بهر جهت حباب در اعمال فمر از سر و رکن و بهر همه را میکند و منق علی لای این روز
 اعمال روح و نفس حبه بر مد و مس ملازم داده مشع و طراح است و همچنین در اعمال
 سمر از حد سحر و یا ثابت و صابر میکند و منق لکه سر و در حد کلام در هر اعمال
 مشع کنند که لکه طراح است و حد کنند که لکه نفس و دهن کنند که است و سکون کنند
 آن و منق رکن را سکون طراح میکند **ماء الزین** را بهین قاعده اول در



تا به پایده تمام مقام عرف تک اولیت بهای منافع در روزگار شده است و بسط
شمسی کوکورد راجع سفید را خوب نرم صلا که صفت زهره را بعد از او ده لا بل از اینها
 بر روی بگذارد و در ظرف مرمر نهاده در سشید بدیند مکلس شود از این مکلس عقیاب
 سیم باز ده که مرغ غمر که حریف نمیشد غنیه در ظرف سفال فرش لاف از نه
 که در سشید داده بیرون آورند شرف ثابت است از شفاع ما در کس لایحه کوکورد شرف
 راجع در دو در فطر که بشند با سحر و استاده لسته و شوی غنیه با حار رتو و صفت
 اشیا ۱۰۰ مروت هر روز صفت را از نیک داد و سیم که برده و در روز و قمر طح نه
 اگر با قطر و ده سیم غنیه مکلس و با باد من عقیاب و با آب مع القی لسته و لسته
 باشند تا اینکه بر روی صفت حار رتو و ده و کند این عقیاب یک شرب بیرون که از نه تا حد شود از این
 شفاع بکار نبرد **شمسی** بکنند روز رتو غمر نموده در رتو نه از ده خوش نهاده و در آنرا نیز در کد لسته
 مکلس که خشک غنیه بیان راجع که کرب که باشد در ظرف سفال در سشید داده و صفت مجرود
 ثابت شود از این معاق اوله و در شفاع داده لسته و لسته که بشع شود و حار رتو که
 در ده قمر و شرف طح ۱۰۰ مروت رتو و در این معاق صفت و کور نبرد نهاده پس از این
 در این معاق بهر **شمسی** بکنند زینتی هر روز در خوانند در میان صفت رتو در رتو
 و در کفاله نهاده اطراف صفت را کوکورد راجع سفید نرم کوبیده که مکلس که در سشید
 بسته بشد سشید و در سشید رتو و شفاع ثابت است با معاق اوله سیم که کرب
 در قمر طح غنیه سیم **شمسی** مکلس براده قمر براده رتو براده روح براده
 صفت مرد کسینک بهر را با هم خوب غنیه شور و لطف مکلس تا قمر غنیه رتو سیم و در ده
 یا لایحه بر بیرون آورده و قال که در نه هر صفت از قال بیرون نه لایحه رتو صفت
 اعصاب است نه سیم در صفت علاوه غنیه صفت رتو رتو رتو تا خوب شش
 غنیه نیک لایحه رتو صفت غنیه مکلس لایحه بیرون آورده سیم اعصاب و در بیرون رتو



۸۷















بسم الله الرحمن الرحيم

فصل في بعض فوائد الاعمال في شرح كتاب الاقوال في علاج

النزلة الباردة في اخذ لونها والاصفر والرخا والصفحة المحروق والانس المبرود المبرود
من كل واحد فرز والاصفر فرز وشدق الكلد معاً وتخلط بالحرير وتأخذ البلور
وجهر الزجاج الاصفر وتسخنها الكلد الغر وتخلطها بدم اللوزية وتسمى الكلد وتتركها
في العطفة حتى يردب ثم تحرقها النار وتتركها فيها ليلة واحدة ثم تحرقها من فوق فقطع حجر
البغية وزج الصندل والله اعلم **فصل** في ازالة الكوب عن اللادع من اراد

بإزالة الكوب تأخذ الموزة مع الملح وتسخنها وتسد عليها ثم يمسح الموضع الكوب ثم
مسحاجد آخر يردل عنه وهكذا العمل بالجلود **فصل** في ازالة لون الفالغ عن الثوب
شدقش الرمان تأخذ الصنع العربي والثب البياض من كل واحد فرز وتقرنها وتغليها بالماء
والتمرح بها كالف الشنان وبذر الثوب بالماء ثم تغسل بذلك ويفرك بها بون حتى
يزول عنه وان اصاب الماء الرمان مسحه بالشنان المدقوق والاصنع العربي ثم تغسله
بالصابون يزول عنه وان اصاب الثوب بماء العنب تغسله بالكل والصابون وان
اصاب الثوب بالحمر ينقع بغير الكحل في الماء وي مسح به الثوب ثم تغسله بالماء والصابون
حتى يزول عنه وان اصاب الثوب بالطين تغسله بدم الشعر والماء الحار والصابون
وان اصاب الثوب بماء التوت تمسحه بالماء الحار ثم تغسله بالصابون وان اصاب
الثوب بالتمر يمسح النور ببول الحمار يطعم بذلك ثم تغسله بالماء والشنان يزول عنه
وان اصاب الثوب بماء الشمس تغسله بالان وتغسله بالبريت ثم تغسله بالصابون

وماء الحمار **فصل** في اعمال السراج وتأخذ خرقة كتان جديدة وتطعمها بوجار
الحمار وتتركها في السراج لتسقطها فتر الناس تحركون اذ انهم كاذان الحمار وهذا
من تأخذ خرقة ويد منها لشم الحمار ومخرج البكري يد مع اللادع وتطعم بذلك هذه
الخرقة وتسلط عليه يد من الزئبق وتتركه في السراج فقام الناس يرون الحاضر من غير رؤس
وفهم تأخذ دم للذئب ومخرج يد من الورود وتتركه في السراج واسرعه يرون



لما حوّل الماء من الماء في تأخذ حبله تحت و عمل من فتيه و شعلها في السراج بين
الزئبق و البرص تحت في الحية و العقارب من قطع السفل الفزع و القدر شحم الضفدع
و يوقد تحت نار منيعه من الغليان و في كبر الكافور في القارورة و تركها على النار لطف
النار في الحال و مع اراد ان يظفر النار بغير حرار قدح تاخذ شيئا من الكبريت و قدحا
ناعما ثم تحمله بمنجاة الرقيق و شدة على حرقه افرغ ثم لطفها و يرش عليها ماء قليلا
فيستعد النار منها و مع اراد ان يخرج من الكوز صوتا عجسا تاخذ الكوز و ثقبه و يخرج
منه ليه و ترك فيه الزئبق و الكبريت و يطبخه لطيفا الحار مطبعا فكل و تركه على النار حتى يمتلئ
منه صوتا عجسا و مع اراد ان يستعد السراج في اناءه تاخذ النورة الكحل و
مخرج به شيئا ليه افرغ الزئبق الحار و يجمد الحار و يطبخ ذلك لانه ثم نصب عليه النقط
لشعد النار و ما لضر اناءه **فصل** في تغيير اشرب من اراد ان يمتلئ لون
الحمر او الكحل ليه الحمر ترك فيه ما في البيض و تحرك حمر مخرج الكحل فليصفى لونه و هذا
كوز القعاق الكحل الضيف تشد راسه و ثقبه في الكحل رنار عنه الحوضه و هذه احسن
اراد ان لا يكسر حمر الكحل ترك فيه نصف و اتق كاهن في القدح و ثلثه حتى
يظفر عليها في القدح لا يكسر **فصل** في سائر الاعمال من اراد ان يبرر الناس
المكتوب على السافر المشور كما لا يزل عنه الكتاب تاخذ رما و كرات لث و تبليه في
ذلك بيه ما شاء على البيض و ثلثه حمر شيف المكتوب ثم تركه في النار حتى تار فيه و يضر
رر المكتوب تاخذ عليه الكتابة السراج لعمريه العمد ايضا و مع اراد ان يشور البيض على النار
تاخذ النورة الرلم يصيرها الماء و تركها البيض في وسطها و يرش عليها الماء لطف و هذا
محب من اراد ان يصيد البيض في الحمام الى العلوة تاخذ البيض و ثقبه و يصفى الزرقه
و ترك فيه الزئبق و لصيقه في مكان رصيعه من اراد ان يرضى الحيوان او الودع و شق تاخذ
معدن و درج و يرفع الماء تاخذ عليه و تعمر منه حبه عشرة حطن في لطف ذلك الحيوان
و ينفخ فيها حمر يدخل و اذلا الدنف **الباب الثاني** في سقر السموف النور



يصير لصف اللون اذا اردت هذا فانه من القلقه شقال ونقعه ۲ الماء ويطبخ به ما
 من الرغوال وتبدو به شيئا من القبه ويدخل السيف في النار ثم تحرقه ونقعه ۲ القبه
 وتضع عليه شيئا ثقيلا الوزن وما لم يبد ثم ماخذ السيف فيقطع اصف اللون كما
 يجب الناظرون من صف لونه **فصل** في سحر السيف ليرى اصف اللون فاخذ ماء
 الكراث ومار الاسد ما وتمرهما معا وتصفى اليهما ماء الزاج الابيض وماخذ خضرا وتبليها
 بهذا الماء لور ثم تدخل السيف في النار تحرقه فتقعه او لا ماء الزاج ثم تدخله النار مرة
 اخرى ونقعه في حوض الاقولا محلا وتحقيه تحت الاربع النذر وما ولبه ثم تحرقه قراه
 في غايه من الخضرة **فصل** في سحر السكين فاخذ حجر الصابون فركه في النار حتى يحمر ويحمر
 ثم فاخذه من النار بالخشيش ونقعه في قصعه من الماء ثم تدخل السكين في النار تحرقه فخرجه
 منها وتسقيه ماء الحجر لور كما جرت العاده **فصل** في السكين الحديد مثل الحجر المذكور هذا
 عند حرب **فصل** في سحر الحريم ولسان الحاضر وملك الجروح فاخذ لول الكبار وما زواج
 الاخر تخط به ثم تدخل الحريم في النار تحرقه فخرجهما ويسقيهما فيورثا اثر احيد او هذا العمل يكون للظهور
 والكيولات وغير ذلك من الله سلم استعمله في الطرود وغيرها من اسلحة الحاميه الله هذه العمل
 محرب **فصل** في سحر السكين فاخذ السكين تحرقه النار ثم خذ ماء الزاج وتلقيه فيه وبعده
 في قطع ليل السلول منه الماء ليرى السكين وهو ملقوف في اللب فخرجه كما اردت **فصل**
 في سحر اللوم في ان يصير اللوم اصف اللون فاخذ من القليه ربع رطل ومن الفوه ربع رطل
 يغليه ما ثلثه لطل ما ركا كحج لونه ثم يصنع به اللوم مرة واحدة وارضه حتى كف وبعده
 خذ لور الرغوال المخرج اعتر كلنا تطلع به اللوم فتقعه هذا العمل تحرقه مثل الحنار
 بحرب الله تعالى **فصل** في سحر اللوم في ان يصير اللوم ابيض فاخذ ربع رطل من الرغوال
 ودرهم ونصف من السيل ودرنقان من العلك ودرهم من زبد البحر فتدق العلك وارضه مفردا ثم
 تخرج ابيسع وتبده ماء السكر تطلع به اللوم ثم تفرقه على لوح لم يصبه لما فيقطع ابيض لانه
فصل في ازالة اللون الوحش من اللوم فاخذ شمش الحامض ونقعه في الماء ويطبخ به
 اللوم وارضه حتى كف ثم فاخذه لونه يوم ليله وبعده ما لم يصير لونه غنى ذلك اللوم



الوحش **الباب الثالث** في مزج الاصباغ من كل لون اعلم ان الصنيع الذي
يقع على القوط في غاية الجوده كمال فيه ان تأخذ ماء الصنيع العربي وتخلط به الصنيع
حترتا فيه وتقر عليه **فصل** في عمل اللون الزخاري تأخذ الزخار وتصبه فيه تسلف
وتستعملها مثل الكل وتخلط بماء الصنيع العربي وماء الزعفران حتر صيفر وسيدر وصبر لونه
مثل لون الزخار **فصل** في صير لونه للون الاسفيدياج خذ الزرع وتسحقه على الصلابة وتخلط
بماء الصنيع حتر سيدر وتعمله عند الحاجة **فصل** في صير لونه كحمر صند الاسفيدياج وتبله بالماء
ثم تصفه بحرقه رفيعه من القطن وتبث القلم بشت وان كان للترويق يكون فيه الميكن
البعض تأخذ من السيدر حترين وماء الصفر المحرق او الشب والماء اللدراي والعفص المالح واسب
الكديد اعثر شراره جزء واحد بسويه فتدق القلر وتسحقه بالزبد تركه يوما وليله بحاله وتعمله
بجه ذلك ولينود الشعر وتقر السواد منه مدة مديدة وهذا مفيد حتر **فصل**
في الخضاب خذ الخنا وعفص المقي والكتير او القوقل من كل واحد جزء وماء شربله
فتدق القلر وتخلط وتعمل الحذر ومتح ذلك الشعر به ثلث ساعات فرود لونه وهذا مفيد
الباب الرابع في عمل الكحل والمداود والاشياء اللزجة تصنع ثلثه خد ثلثين عدد
عفص اللين وتذوقه وصب عليه ثلاث رطل ماء صاف وراعيه لتب لنا بحيث تصد
الضفت ثم تصفه وتركه ليبرد وترن فيه الزاج الدمر لاسوداد لونه وتخلط بكحل رطل ماء زرق
ورهم صناع العربي المدقوق بصير شيئا حيد ارباقا مقيع اخضر حط العفص ربع رطل
الزاج الدمر حتر ورامم وصب عليه ماء وحركه بالملاعيق كمنع القلر الحذر ثم تصفه وتركه
في القاروره وتعمله عند الحاجة **الباب الخامس** في ازالة المكتوبات عن القوط
اذا تريد ازالة المكتوب من القوط من خد اسفيدياج رصير وتسحقه بماء الصنيع ومطعم به والمكتوب
دخل حتر خفيف فاذا جف اصغله بالزجاج يزدل عنه المكتوب مقيع اخضر خد زاج
اللايفض والعتية حتر واحد جزء وحتر المصفر حتر فيدق القلر وتبله بالخل وحققه ثم
تبله بالخل مرة اخرى وتبث ذلك على وجه المكتوب فيزدل عنه مقيع اخضر خد قطع
شمع لين وتركه على وجه المكتوب دفعه ثمة دفعه حتر يزدل عنه مقيع اخضر كتب شيئا
يكمن قراره لم يشف فاذا انشفت المكتوب لا يبين خدوم الحمام وانزع برول الحما



واکتوب محراب موقیع آخر خذ علك المضمون قبل به المكتوب ثم تحرر الشوق ویرک
 علیه بقدر شریک زویل عنه موقیع آخر فاکتب بآء النوشا در وضیعه خمر خف فاداشف
 اعرضه علی النار میان لونه اسوداں شئت اخر فاکتب بآء النارج وحقفه واعرضه
 بالنار فیطلع اخر واداشئت اخر اکتب بآء الرصد واعرضه بالنار فیطلع اخر واداشئت
 شئت اصفر خذ دهن الحوت وحقفه لیش ثلث لأم ثم اکتب بها وحقف فاذا
 اکتف لیش لونه که لیس واداشئت اصفر فاکتب بلین لیش واعرضه
 بالنار لحد ان یثقف یطلع اصفر واداشئت اسود فاکتب بآء الغصص وحقفه خمر خف
 فاذا اکتف القیة المار الراح یطلع اسود واداشئت کتابة لایین لاصد فاکتب
 باللین و التوزه وحقفه فالقیة فاذا مویه اللیم یلین المكتوب موقیع آخر اسحق
 الزیتق مع الکبار سمحاً ناعماً واکتب بآء النحاس ثم حسیه فی النار واعرضه
 بالنار میان لک مکتوب حسنه کما کتبت الفضة المذابة و هذا محراب **الناب**
السائل فی وایه الطیور و الحیوانات منافع المکتوم و هو طایر یعلی روضه من اشجار
 باللیا و هو کثیر لصوت الی الصباح لبد النرج وحقفه لیش وافر واداشئت غریزان
 یعملون لیس شده علی عضده و فرم حرق عظمه مع الحود کسم مر ترید فی زیاده الشهر
 یقع حمیه عظیمه فی ذلک لیس واداشئت عظمه مع لیس و یطعم مر ترید حمیه عظیمه
 کما لا یصیر غنک غائب واداشئت عظمه علی الصبیر یصیر محبوب عن جمیع الناس
فان تدعده مر علی سانه و عینه فی رقبه زید لیس یان و لا یغلبه الاعداء
 و کذا علی العنایین علی صاحب الطرام نافع من النیه قیل حدی حد و یحقفه فی البیوم
 و تبید و ذلک من حافض البصر یمن الصدقین فی الحال **منافع الحمام** من
 یقطع عین الحمام و یطعمه مر اراد یصیر اعشر کمالاً یصیر باللیا **منافع**
الدبک مر یقصد دم الدبک وقت النار غریه ساعته حار تبید و ترکه فی الطعام
 خمر یطوفون النار یمنهم صدقاته تاسه یقع یمنهم العداوة فی الحال و مر حواصی الدبک
 لا یفرض ان حین روت الله سد یرب عنه در کیه یحترق البیت الذی یمنهم



موجب منافع البنان اذا مزج خرد الماز في الشراب ويلترب بها المرارة المر
لا تخليج كبد **منافع الطاقا** م اخذ دمه وترك في الفرج حتى ينفذ وينزعه بشك و صفر
البيض او المثور او المسلوق وتطعم الصبي بصبر حتى يفسح الطعام ثم غيرة لبيان **منافع**
العصفور م اخذ خروءه واسحقه واكمد بزره ول غنه لعش **منافع الاسد** م اخذ
ورق دائق مرارته ومرضه الطعام وياكله يصير شجاعا قورا يجنان سديد الباس في
الصرع وفيه يخرج مرارته بالليون والعسل ورق دائق وياكله تفتته حجر المسانه
منافع النمر م ياقه ومانع النمر ويطبخ به قضيب عند الطاع يزيد كثرة اللداز
للرعد والمرارة ومن دهن بيرة في مية موت الفاركة ووضع شحم في البيت لعهد هذا
ومرارته ينفع للمرارة ومنع نزول الماء **منافع الفهد** م كل لحمه يقرح بسم ويزيد في
الحرارة **منافع خنزير** م دهن جلده يرب البق ومن كل موضع م ياقه كفيه وكحرة
وسحقه وتخلط بالبل الشفيف ويطبخ به المرص والبريق **منافع الفرس** م يرب دمه لون
عن الناس محقق كثرته المنطمة **منافع الفيل** م لسقية المرارة من بوله كحل لوتدخن
خروءه في كت صاحب الماء الطويل **اعلم** ان ما ذكرنا في باب العش في هذه الكتاب
بعد الناحية ويكون القوة النفس وصرف الامة والوق الحيد والطلع السعيد حتى
رسل ما يعلم في باب المحبة وسير القلوب لان الاستدعاء بالوقت والطلع المنحوس
يقضي الى تمام العمل وحصول المطب اذا اتفق هذا العقيدون ان المكتوب
في الدنيا برغمهم والمذكور كمال ولا يفكر في رد آياتهم وذكرنا النور في علماء وللا كما
والعقله وخصصنا الكلام فخر من البطايل **الباب السابع** في ذكر دفع المزيمات اولها
في دفع ركيه م ياقه خا خرك ونفسيه بالماء وتخلط به القطران ويرشه في البيت
يرب الكميات منها وهكذا م ترك هذا الماء في جوارحه ما يخرج ابراهم هذا ويطبخ حنظل
بالقطران ويتركه عليه يرب منه الكميات في **دفع العقص** م يقطر قطره م ماء الفجل
على ظهر العقوب موت في الحال لو سقيه الصبي دائق م المهن العقوب لا يؤثر



فيه سحر اذا كبر في دفع الفيران يرب الفارح وغان المزيج والقلقة والمو
 ودخان حافو القوس ولوتدخن لشم النمل كل الفارح يحول **في دفع النمل**
 صبه في بنية قنطرة ان يخرج ليدامرارة البقرة هذا عمله في يافه البصل واصله
 والكبريت ويدق الفارح وصرح به ماء ولتصب به الماء في حجر ما هرب النمل
 وهكذا عذره النمل وكحرقها حرقا صديرا لاسار النمل وخانها يرب لعل **في**
دفع الزنبور يرب الزنبور ودخان الكبريت والزرنيخ وهكذا فم ترك
 الرمان في بيت الزنبور يموت الفارح من رائحته وفيه يمسح عضاها بما در الخطر والرس
 ما تسعه الزمان ورتب منه **في دفع الحنظل** فقه الدرق العروا وحشبه وكحرق
 ذلك يرب كلهم مدخنة **في دفع البق** فقه براتيه خشب الصندل مع الشونيز فحرق
 ذلك يرب وهكذا هرب مدخان الحمر وللاس اليابس المحروق ومن يفتقر
 حيطا فم شمر صلبه الله ويعلقه في لهيت يرب ومن يغي الشونيز بالماء وتركه
 بالليل عند محذته يرب **في دفع النمل** فم ترك النعناع او شمر الريح في وسط
 ثيابه يرب منه **في دفع النمل** فقه الكندر وراغية بر من السهم ويطبخ به جسم
 تقع القمل في ثيابه وهذا محرب والرس المصقول حكمه هذا وهكذا قشر الدان الحامض و
 ورق السداب مع الدهن المذكور وهكذا فم يثبت كل سنة قد حاس من ثيابه
 الفهرت تدح في الحريف والقروح في الرشح يافع القمل في ثيابه **في دفع الكركي**
 فقه الكرايا ويصليه على خشبه في الزرع فترتب منه كلها وهكذا حكم الراق يرب
في دفع الجراد فم يافه عرس ويصليه على شجر في الزرع يرب منه الجراد ومن
 رواح قشور الرمان المنقوع بالماء يموت **في دفع الضفدع** فم يافه سراجا وتركه
 على لوح ويطرح اللوح على وجهه يرب **في دفع الكلاب** فم الكرم طال الله
 الطلح ليوفونه ولو يكون مع سن الصبح ياصبح عليك الكلاب **في دفع**
الفرس فم اراد ان يمرض الفرس ويشينه في حال مرضه فخير



ثم لعالمه ويطبخ بالبرق فدان ثلثه دراهم وفسل شحير ربع رطل و تغليه في الماء ويطعم
الفرسخ حتى يمرض وان اراد على صلب اليمن وحقه يعو الى ما كان **في دفع**
الحماة في شجر على ذنبه لا يترق و هكذا ان سدا فنه ولو بالكل الكحل موت في
دفع الاسكندر لكشف الرطل عند روتيه ذكره يرب و هكذا لو كشف الرتبه وجهه عند روتيه
الحزير يرب ولو فانه اطرق و نفعه في النزح يرب الحزير **في دفع الذئب** فدان فون
والحزول و كلفها بالخرق ك على موضع هرير ينقر بالعليه في **دفع البياض** فم حرق صا
الارنب و تد في يديه و رجليه بزحانه لا يؤثر البرد و فربط جلد العراد او صله الصنيع
في ارض فم الدرع بالضر بها البرد و ليس زرعها و هكذا حكمها بالاشجار المنتمه
الباب الثامن في ذكر خواص الجواهر والنبات وغيره فم يكون في يده نص ما قوت
المان لا يؤثر فيها العطش **منافع الماء** و م يافه وزنه مرارسه الرارقه بالمصطفي
و يوصل في المئانه زبد الوجع **منافع الزبد** المسحوق بالماء الصا في على حجر نظيف
ينفع العين و ينفع البصر الضمخ **منافع القيقق** فم يرب منه نصف درهم مع
شراب الشفاح يقوي قلبه و ينفع الما الحوليا و يزيد الدم و النعم و الحزن فم القلب
منافع الزمرد علقه في الرقبه ينفع الدم الذي يطلع من الحلق و يمسحه باية
المطر مع به مضاررات السموم و فم يمسكه بيده في مقابله الا فم ينشئ عنيا
في الحال **منافع العقيق** المحروق منه وزن نصف درهم مع شراب الشفاح
على الريق يقوي القلب و المسحوق منه يمنع الدم فم اسن و يقويها اذا مسح به
منافع الذهب فم يافه وزن و افق من برادته و يمزجه لشراب العادروج
و يشربه ينفع وجع القلب و الحزن و يزيد الدم و الحزن الذي يكون فم العشق
وصفوة الوجه و تقوية الجسم و يمينه و ينفع السكته و اللد اللد لولد فم السعا
منافع الفضة فم يافه برادتها و يمزج مع براده الذهب ينصف وزنه و
الزعفران و بالكل مع شراب الشفاح ينفع وجع القلب و تقويه على الرق
شرها جاز **منافع الحديد** عدها في النار و تركها في الطر و يستفها فم يكون

من الصناعات



علمه لا سيما في نفعه ويزول **منافع الانس** المسحوق منه منع الدم من ^{القضيب}

و ينفع علمه المثانة والبوارس **منافع التريخ** المسحوق منه على كل شيء ينفعها

تقع عظيمته **منافع النعقل** العلة في كل سر تقوى القلب ويزيد شهوة الطماع و ينفع

الطحال ويزيد الصواع الذر من المودة **منافع التريخ** ليخفف من الورد و ينفه

على قرص البوارس نفعه عظيمته **منافع اللاجور** المسحوق وارجن بالعباد و يط

اللا وراعه **منافع** المسحوق له ولسودا واكله مع الجوارع يمنع الدم من **منافع**

المخجات وصال اللبعض علقه في رقيقة القبر الذر مسك و رقة المهر

منافع الرصاص المسحوق على الحجر مع الحرد من الدنت ينفع البوارس وورم

اللسن المسحوق منه لعبد ومار المطر تمدان ترك منه هرس

في الشمس عند اكله ينزل الصدء من البطل ويكون ذلك وزن درهمين مع عشرة

درلام ثراب الورد ينفع علمه الاستفا وفسه يسج به الرقية لسهر الله شراق

ولوترك على الحركات طالت مدتها ينفع و محرب **منافع الفوة** ضد

الفوة وشد في على الداس ينفع الصواع ولو تعجن لعبد وناكله تقوى

القضيب ويزيد المنز و ينفع الاضلاط الدوية ويدر البول ويدر السيلوز

و يسج به وجهه مره زبد انار كدر **الباب التاسع** في استعمال النبا

اذا اردت ان تعبر الماء المالح عذب صبه في قدر واسع الداس وترك

فوقه الاخشاب و توقد النار تحته حتى يغلي يصفى تعذب طمه وان اردت

تغير الماء لون الاخر ضد الطحال و تقطعه بكيس عرضا ترك حتى تنفذ فخره

الورق و ينفع و ترك منه شيئا في قرح ما زاد فصفوه تقوى شيئا من الرقية عنه

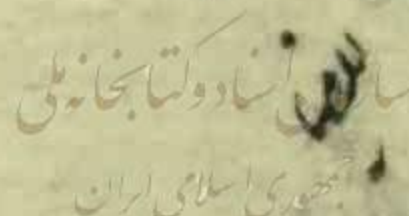
جاءه الناس فضرور الماء اخر اذا اردت ان يحج الماء في الكوز كما يخرج

منه شيئا بالتحريك و التفتيش اخذ السحابة المسحوق المدة فوقه و تقيته في الكوز



يحد المار فيه وفيه اراد ان يتحرك الخاتم على الارض ما شيا تاخذ خاتما حونا
ترك فيه درهمين من الزئبق ثم ترك عليه الفص ثم تركه عنده حرارة النار حتى
يتحرك وفيه اراد ان يتغير لون الفرس فخذ المار الكار الكثر وتمدد عليه حتى
الشعر غطيه وبيع بالبحر المدقوق حتى نبت له الشعر كخلاف الاول وان كفت ثم
الان وان استعمل مع دهن الطيب وبيع به وجهه يكون مهيأ منظره ومكده اما
القيح وبيع بها الفضة عشرة مرة يصير لونه كلون الذهب **الباب العاشر** في
ازالة اللوان من الثياب لو تاخذ خذ غرة اطعام وتغليه بالماء ثم تغسل الثوب وتفرقه
يزول عنه لون الساي في انزاله الفير فخذ دهن الزنب وتغليه ورك فيه الثوب
ثم تغليه بها بون يزول عنه القيح في انزاله القطران فخذ لبن الكلب وتغليه ورك
فيه الثوب ويفرجه ثم تغليه بها بون وماء الحار يزول عنه القطران في انزاله
النقط تاخذ مرزرة الفقم الحارة وتسلخ الثوب به وتغسل بها بون حمري في
انزاله الشمع فخذ لحم وبيع به الثوب ثم تركه في دهن الحار وتغسل به باربار
الباقية ترطف وان اصابه دهن السم يمسح باللبس او لا ثم تغسله بالناقل وان
اصاب الثوب السم من طين الرأس وتغليه باللبن الحامض وتسلخ به الثوب وتغسله
مؤاكاره والاصا بون ترطف وان اصاب ثوب اللسان شرفه من اواله سم
تغسله بدروا رطل ثم تغسله بالماء الكار ولها بون **الباب الحادي عشر** في
المرار كسحاح وكبر القضيبي وكثرة اللذة الجعاع وتضيق الفرج وتطويل الزنب وفي
لاداه العمل تاخذ مقدار من اللبخ دغغ كركو مالفامر ومضغوة وبيع تضيق عنه
الجعاع بالزئبق الذر مخ في فمه يحض المرته لذة الجعاع وكب الرجل ولو تاخذ الفمونا
او الكنبس او الفلفل ومضغوة في فمه مع غسل يقوم مقاسه ويل القضيبي بريقه لطول
ولو تاخذ العلق وتغده وتغده وبيع به القضيبي هو مبلول بالماء بركر وطول



[illegible]

~~زهری~~

علا و دوازدهم کوفه
بای حیدر طالع زین
مالکده می باشد

طریق صریح
مردار ع
کامل فطاف

انفشاء شد در عریض
مجموع شد در عریض
حسب حال در عریض
علا بلسان

در امر این خدمت

امراض و اعراض
العلاج و تجرب
عنايه
بسم الله الرحمن الرحيم

ان کتب درسی
حوزه علمیه
کتابخانه
کتابخانه

مؤلفه و در این کتاب
مؤلفه و در این کتاب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و کرمه العقب از زبان و کلمه هم سنه حله از زبان از این نوشت به سجدت و کرمه از زبان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در هر یک از اینها که در کتاب مذکور است و در هر یک از آنها که در کتاب مذکور است
و در هر یک از آنها که در کتاب مذکور است و در هر یک از آنها که در کتاب مذکور است

مجزرہ ایضاً حب مسہا محبت و حج معده مارکہ صہر سوطا
مرکز و شریخ خالص ہے ہم را اور وہ مانہ مطبی لکھ در فکرم کر و کرانہ نقد رائے ادرام
نہ را اور کہ حب تہہ مرکز بعد رکھ طوطی خوردن ادا ہے اور اول مرخص ہے

[illegible]

در کوزه گندم را در آب بپزد و آنرا با روغن زیتون بمالند
بر روی موضع که بواسطه این درد است

[illegible]

روزگار در آن روز آب کوزه در سبب علمیه کرم مرا فتنه شد صلی و مانیت



[illegible]

~~بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين~~

بکنند و در اعصاب سرخ و فانی مایلند و همگی در زرع نقش قدم و صبر به سرع الاثر است
 و از این حب کجوله بدینند هر روز در حب **حب کجوله** بکنند و درین بقره در حق هر
 حور اعینه غنچه مایه سفال عرق کوه و سخن مایه ماعون سام کوه در صحن مطهر
 و صند ایک و سفده کجوله و در فک کرم و مس ملام داده و آب کرده بر صند انرا
 مایه برابر ان کجوله در زیر حنسیه و مخلوط کوه حب سارنه و عمر بر صند انرا در کما کرم
 در زیر حنسیه و ان نیز را از زهره سرعت انزال کوزه **مفقوی** یا **سحوف** یک بار
 سرب در کوزه کبیر سحر و در دهنده و اطراف سحوف از کل کوزه بر کوه سرب را
 بالار ان که از ان ان کوزه را بالار انش و دغال کوزه از نه تا سرب تمام النار کوزه
 به صند کوه ماعون کبیر سخن مایه کجوله از راج لاری و در نه کوه کوه کمال
 پخته در کیم زنده و در دیس دهنده سرور آورده یک کوه لاری کوه مایه کوه مروج
 کوه دق خراب کوزه **افضا** سیم سحر یک بار
 و در ان کوزه
 جبر سیم ممال کوه کوه سیم را کوزه ط سیم بالار ان لصبه کوه شد و صند از
 ایک و سفده کجوله کوه ابو را بالار کوزه لصبه کوه اطراف انرا کل کوزه
 و شعله با و در کوزه انش چوب کوه هم کوه طاس کوه کوه کبیر انرا
 مایه طاس مایه نو غره رطوبت در او هم سده در صحن تاشم کوزه در سیم
 سکه سیم و در کوزه کوه کجوله مایه عبا ح سحر کوزه **حب بوکک**
 ریم را بالار اب فارغ طبع دهنه مایه کبیر و یک سفال کوه مایه کجوله کبیر
 یک روز صند مایه حب سارنه هر حنسیه کوه روز یک حب تاده روز کوزه
 انرا کوزه در آب و مایه و اگر کجوله و اگر مایه مایه مایه مایه و توتیا
 روز نیم کوزه کوزه مایه تاده روز **مفقوی** مایه مایه مایه در مایه
 و انرا کجوله کجوله ان کجوله و در کوزه کجوله مایه مایه مایه مایه مایه مایه



[illegible]

در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غذا خوردن
در وقت شستن
در وقت نماز
در وقت خواب و بیداری
در وقت غذا خوردن و شستن
در وقت نماز و خواب و بیداری

بجند ضيق النفس دیکه را قدره هم در شکر که در خانه تار یکا فرگوگرا
چنان سر بر بزم خوش در آن دیکه شیر بر دلوست او را کند و در بانه
گوشت و زهره او را در آن شیر انداخته بر او را اش تلامر که مانند جوامع است
شک گو لا باید ده سفال هم طعمه رز و در او انداخته استند دیکه مانند میاق
در در آن جمع میگو کنند در چهار روز کوزه لند مال و بر الکات بر سر عام
ساختن طباشیر بکنند چوب شیشه بر در کوزه طعمه لند کوفته در کوزه فحار
تا آجوز بر کوزه لند سر دین آورده در سر که لند رگشته دفته تان در کوزه طعمه
لند در کوزه برده سر دین آورده تمام است **ایضا** دیکه از عظم میزنند
از عظم قلم از هر حیوانی باشد بر کوزه در کوزه بر سر دین آورده
طعمه لند آب بکشد تان کشته شو خوک طعمه جاده در کوزه بر سر دین آورده
تمام است **للقالج و جدالم** و امراض بارده و کور و در دهک و عسر البول و در
معه و مسهل و امراض شمع بر سر در دین و سر در دین و سر در دین
کوچده مار و عسل و خوراک بر کوزه طعمه لند کوزه بر سر دین و سر در دین
در سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین
بهره دی سوس شد و سر بر این بود و سر بر این بود و سر بر این بود و سر بر این بود
رخ گو در شیر کاه و طعمه نماید که نرم صلاطه طعمه لند و ماب سفید ساسه و احضانه طعمه
جاده خوب کوی طعمه لند و در سر و دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین
رفع زخم تان جاده سبک یک سه چهار روزه را در جاده شرب کوزه انقدر
در سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین
در سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین و سر دین



۱۵

۱۲۸۵

۱۲۸۵

۱۲۸۵

۱۲۸۵





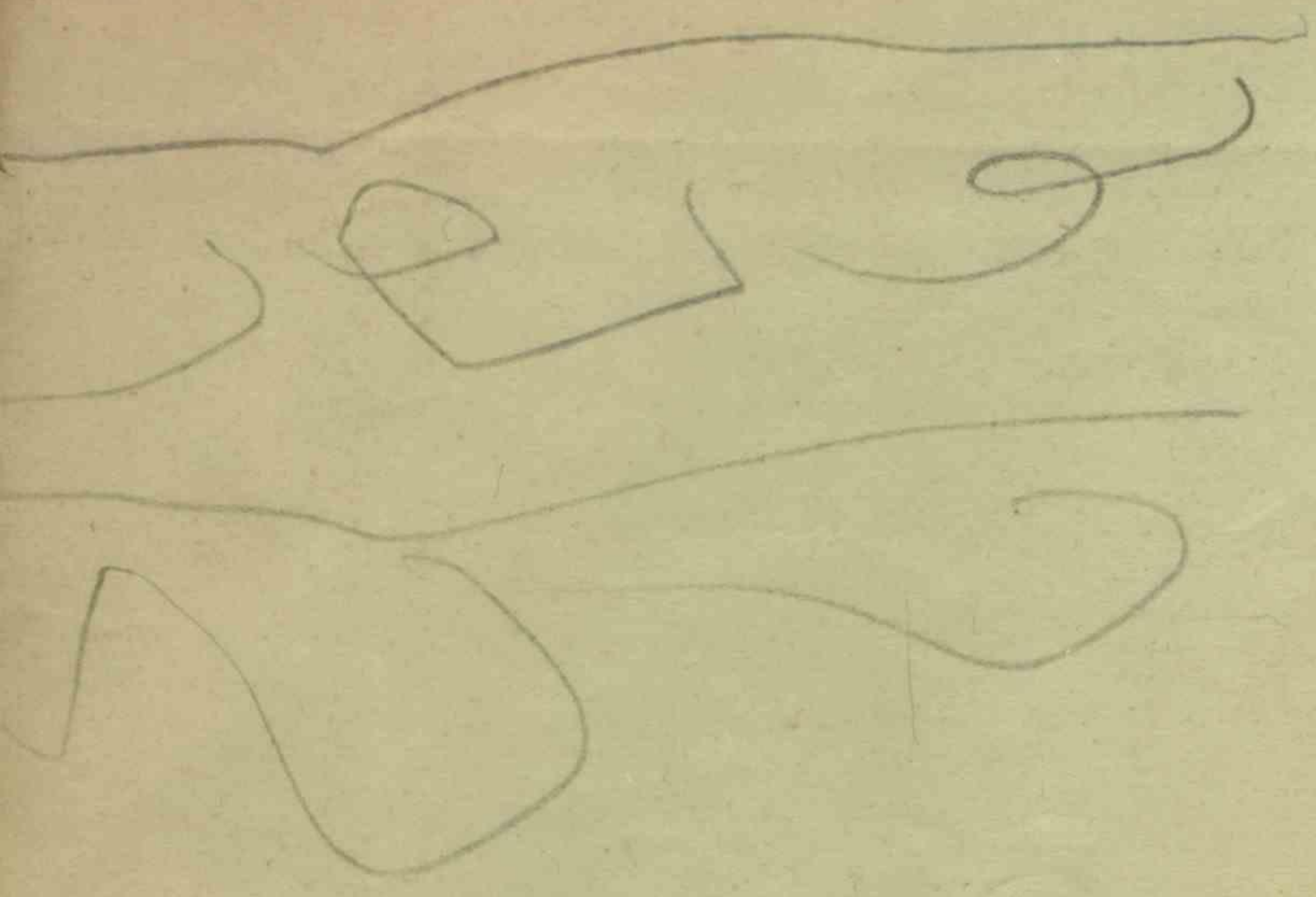








۱۰۵





۱۰۶







۷۰۶





۲۰۷





طریقه چهره آنتیون

بگیر و نوره خمر منقل سند آنتیون رخ منقل هر دو را با هم حق
 و صلا یسار کف در میان بوطه زر زر رخت و بوطه رس بوطه اول شد و صلا
 در میان کوره گذارند و منده خوب خمر و بوطه را از آتش بر داشته بگذارند و
 شود و بوطه را بر داشته کف سفید در و بوطه بسته است جسم سرخ در
 بوطه پیش از آن جسم سرخ را کوفته نرم بایند بعد در میان آب گرم رخت
 صلا یسار کف با طعم آب متغیر کف بدارد و نشین شود آن را در رخت و مرتبه
 تازه بریزند بر هم زنند بقدر رخ و قیقه و صلا کنند تا وید و در و اب
 طعم نماند پس آن نشین را خشک کف بعد با وید و در و اب بدارند و کور
 منقل از کربا طر حار منقل اب خالص سر و حار منقل اب به عطرها
 جمله را در قوع رخت و در سر کور آتش گذارند تا نوره و قیقه بخت شد پس
 برداشته از کاف غذا صاف بایند بعد آن صاف را در پیش افتاب بایند و بایند
 حنک کنند و منقل خواهد شد بر دشت نگاه دارند که بجا طر طر
 در و در شراب را قدر اب بر سر او رخت بخت بایند بعد از آن کاف غذا
 یاد در افتاب و در اب بایند کف بخت بایند و قیقه بخت بایند





بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

و الصلوة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

و بعد
الحمد لله رب العالمين
و الصلوة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين

و بعد
الحمد لله رب العالمين
و الصلوة والسلام على
سيدنا محمد و آله الطيبين
الطاهرين



